

# لنینیسم گرامشی



کردآوری و ترجمه:

نیکو پوروزان



## فهرست مطالب

۴	یادداشت مترجم
۵	گفتار یکم - پدربزرگ من
۷	مقدمه
۹	پدربزرگ من
۱۹	گفتار دوم - در فاصله‌ی کومو و زندان: لنینیسیم اولیه‌ی گرامشی
۲۱	بخش یکم: مارکسیسم مبارزیا منفعل؟
۲۷	بخش دوم: پیچیده‌گی‌های استراتژی
۲۷	انترناسیونال سوم و جغرا-سیاست استراتژی
۳۳	محدودیت‌های استراتژی سیاسی
۳۸	ائتلاف‌ها، رسته‌باوری و شوراها
۴۵	بخش سوم: استراتژی و سازمان
۴۵	حزب، نظریه و سازمان‌دهی
۴۷	ملی و بین‌المللی
۵۲	پس از کنفرانس کومو: تبلور لنینیسیم اولیه‌ی گرامشی
۵۷	بخش چهارم: یک سُنّت ناتمام
۵۹	منابع

## داداشت مترجم

فصل‌نامه‌ی مارکسیست *لفت ری ویو*<sup>۱</sup> بررسی مفصلی پیرامون گرایش لنینی در اندیشه‌های گرامشی را در زمستان ۲۰۱۷ (شماره‌ی ۱۴) با عنوان در فاصله‌ی کومو و زندان: لنینیسم اولیه‌ی گرامشی<sup>۲</sup> منتشر نموده بود. این واکاوی که توسط ریوریک دیویدسن، نویسنده‌ی استرالیایی انجام شد، سعی دارد که تا گرایش لنینیستی در اندیشه و عمل گرامشی را با تکیه بر نوشته‌ها، گفته‌ها، و مواضع وی از زمانی که کنفرانس حزب کمونیست ایتالیا در کومو برگزار گردید تا زمان دستگیری و زندانی شدن او، در چهار زمینه‌ی مختلف روایت کند. مقاله‌ی دوم در جزوه‌ی حاضر ترجمه‌ی این گفتار می‌باشد. البته، دیگرانی نیز در این زمینه بررسی‌های مشابهی را پیش‌تر از دیویدسن انجام داده بودند که اگر فرصتی دست دهد، شاید که یکی-دو گفتار دیگر را نیز در آینده ترجمه نموده و برای تکمیل بحث به این مجموعه بیفزاییم.

از سوی دیگر، آنتونیو گرامشی (صغیر)، نوه‌ی گرامشی در بیستم ژانویه‌ی سال ۲۰۱۲ در طی یک سخن‌رانی که در تئاتر ویتوریا در شهر تورین ایتالیا برگزار شده بود، به تفصیل در مورد «پدر بزرگ» خویش صحبت کرده بود. ژورنال *نیو لفت ری ویو* در شماره‌ی ۱۰۲ (نوامبر/دسامبر ۲۰۱۶) نوشتاری را که برپایه‌ی این سخن‌رانی تنظیم شده بود زیر عنوان *پدر بزرگ من*<sup>۳</sup> درج نمود. اگرچه رویکرد و برداشت گرامشی (صغیر) نسبت به آنتونیو گرامشی در مقایسه با دیویدسن دارای برخی تفاوت‌های مشخص بوده، اما به نظر رسید که شاید پُر بی‌راه نباشد که ترجمه‌ی این گفتار نیز به عنوان دیباچه بر جزوه‌ی حاضر افزوده شود. سردبیران *نیو لفت ری ویو* مقدمه‌ی کوتاهی را در معرفی این مقاله نوشته بودند که عیناً ترجمه نموده و به همان شکل در ابتدای گفتار جا داده‌ام.

در این جا لازم است اشاره کنم که تمامی زیرنویس‌هایی را که خود افزوده‌ام با (م) متمایز شده‌اند. هم چنین سعی نموده‌ام که اسامی تمامی اشخاص و مکان‌ها را نیز برای روشنی بیش‌تر به شکل اصلی در زیرنویس جا دهم. مطالبی که در [ ] قرار داده شده برای روشن‌تر شدن متن افزوده شده‌اند. در ضمن، برای طراحی روی جلد از دو منبع [wikiwand.com](http://wikiwand.com) و [pinterest.ca](http://pinterest.ca) استفاده نموده‌ام.

نیکو پورورزان

مه ۲۰۲۱

<sup>1</sup> Marxist Left Review

<sup>2</sup> Rjurik Davidson, "Between Como and confinement: Gramsci's early Leninism," Marxist Left Review, No. 14, Winter 2017.

<sup>3</sup> Antonio Gramsci Jrn, "My Grandfather," New Left Review, No. 102, Nov/Dec 2016, pp. 69-75.

**گفتار یکم - پدر بزرگ من**



## مقدمه

این که خانواده‌ی آنتونیو گرامشی در روسیه سکونت داشت امری است که بر کسی پوشیده نبود. اما، دهه‌ها پس از فوت وی نیز خبر موثقی در مورد وضعیت خانواده‌اش به دست نمی‌آمد. به علاوه، در مورد رابطه‌ی وی با خانواده‌اش نیز، چه پیش از دوران زندان و چه در خلال آن، اطلاع چندانی در دست نبود. اما، برخی از اسناد آرشیو دولتی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منتشر گردید به این جنبه از زندگی گرامشی روشنایی بخشیده است. در این زمینه نوّهی وی به نام آنتونیو (متولد سال ۱۹۶۵) سرشارترین منبع اطلاعات بوده و در این گفتارش که در زیر چاپ نموده‌ایم توضیح می‌دهد که چگونه در اوایل دهه‌ی نود طی سفری به ایتالیا آن چنان شیفته‌ی شخصیت پدر بزرگ‌اش شده بود که پس از بازگشت به مسکو تصمیم گرفت تا جایی که ممکن است تمامی مدارک موجود را پیرامون زندگی وی جمع‌آوری نماید. بخش مهمی از این مدارک را نامه‌نگاری‌های وسیع خانواده‌ی شوخت<sup>۱</sup> تشکیل می‌دهد. این نامه‌نگاری‌ها به طور عمده میان یولیا (۱۹۸۰-۱۸۹۶)، یک بلشویک و همسر گرامشی و یکی از پنج دختر خانواده، خواهرش اوژنیا<sup>۲</sup> (۱۹۷۲-۱۸۸۹) که او نیز یک کمونیست بود، و خواهر دیگرش تاتینا<sup>۳</sup> (۱۹۴۰-۱۸۸۷) بود که با از خودگذشتگی تمام در دوران زندان حامی و یاور گرامشی باقی مانده بود. آنتونیو گرامشی (صغیر)<sup>۴</sup> در کتاب‌اش با عنوان «سرگذشت یک خانواده‌ی انقلابی»<sup>۵</sup> تاریخ شگرف خانواده‌ی شوخت را از اواخر دوران تزار - یعنی از هنگامی که لنین به عنوان یکی از دوستان خانوادگی، پدرخواندگی یکی از خواهران را قبل نموده بود - تا دوره‌ی پسا-استالینستی - یعنی زمانی که یولیا اجباراً به خروشچف<sup>۶</sup> متوسل شده بود تا خواهرش یوجینیا را که زمانی منشی کروپسکایا<sup>۷</sup> بود، بار دیگر به حزب بپذیرند - بازسازی می‌کند. خانواده‌ی شوخت، اما، در مجموع توانست که سال‌های تاریک آن دوره را بدون درگیر شدن با مشکلی بگذراند. جولیانو<sup>۸</sup> پسر کوچک‌تر گرامشی نوشته بود

<sup>1</sup> Yulia (Giulia) Apollonovna Schucht-Gramsci

<sup>2</sup> Eugenia

<sup>3</sup> Tatiana

<sup>4</sup> Antonio Gramsci Jnr.

<sup>5</sup> La Storia di una famiglia rivoluzionaria (2014)

<sup>6</sup> Nikita Sergejevich Khrushchev

<sup>7</sup> Nadezhda Konstantinovna Krupskaya

<sup>8</sup> Giuliano Gramsci (1926-2007)

که حتّاً سال‌های «فاجعه‌بار سرکوب و سوءظنّ عمومی» را نیز خانواده‌ی شوخت بدون هیچ‌گونه دردسر و مزاحمتی از سوی مقامات رسمی سپری نمود. وی عَلت این که چنین مرحمتی شامل حال آن‌ها شده بود را به تولیاتی<sup>9</sup>، رهبر حزب کمونیست ایتالیا، نسبت می‌داد، یعنی همان تولیاتی که دفترهای گرامشی را آن‌گونه که یولیا گله‌مند بود، متعلق به حزب می‌دانست و این ایده را در سر می‌پروراند که یکی از پسران گرامشی را به عنوان نماد زنده‌ی تداوم میان حزبی که او رهبر آن بود و حزبی که گرامشی رهبری آن را به عهده داشت، یعنی به عنوان تداوم میان حال و گذشته، به ایتالیا ببرد. آنتونیو به تفاوت‌های شخصیتی و حرفه‌ای میان پدرش و عموی‌اش، یعنی جولیانو و دلیو<sup>10</sup>، می‌پردازد؛ برخوردی میان لنین و گرامشی را که تا کنون گزارش نشده شرح می‌دهد؛ و برخی از افسانه‌هایی را که پیرامون سال‌های پایانی عمر گرامشی ساخته شده تکذیب می‌کند. در عین حال، وی بر این نکته تأکید دارد که این همه را نه به خاطر وفاداری به خانواده‌اش، بلکه به خاطر بیداری سیاسی‌اش انجام می‌دهد — کسی که تا کنون با سیاست میانه‌ای نداشته اکنون بیزار از فساد عمیق روشن‌فکران روسیه و فرسایش حیات اجتماعی در این کشور در دوران پسا-شوروی در رژیم‌های منحلّ یلتسین<sup>11</sup> و پوتین<sup>12</sup> دست به چنین کار سیاسی می‌زند. در چنین شرایط دشواری کارهای پدر بزرگ‌اش همواره به شکلی زنده برای وی الهام‌بخش بوده است.

«نیولفت ری ویو»

---

<sup>9</sup> Palmiro Togliatti, (born March 26, 1893, Genoa—died Aug. 21, 1964, Yalta, Crimean Peninsula, USSR).

وی پس از گرامشی به سمت دبیر کلّی حزب کمونیست ایتالیا رسید، و تا پایان عمرش نیز در همین مقام باقی ماند.

<sup>10</sup> Delio Gramsci (1924-1982)

<sup>11</sup> Boris Nikolayevich Yeltsin

<sup>12</sup> Vladimir Vladimirovich Putin



## پدر بزرگ من

پیش از فروپاشی اتحاد شوروی تصویری که از پدر بزرگ خود داشتم تصور گنگی بود از شخصیتی که برای من در حاله ای از افسانه فرو رفته بود.<sup>۱</sup> دلیل عمده‌ی این امر را من در پدرم (جولیانو) می‌جویم که سرشار از احساسات بود - موسیقی دان، آهنگ ساز با استعداد، و یک دانش آموز تاریخ ادبیات، شعر، و هنر، به ویژه هنر عصر رنسانس ایتالیا بود. لئوپاردی<sup>۲</sup> نویسنده‌ی مورد علاقه‌ی وی بود. به نظر این گونه می‌رسید که پدرم آگاهانه تصمیم گرفته بود که خود را در میان آثار کلاسیک مخفی سازد. این امر صرفاً به خاطر تمایل شخصی وی نبوده، بلکه هم چنین به این خاطر بود که سده‌ی بیستم صحنه‌ی خاطرات عمیقاً دردناکی بود که خود وی مستقیماً رعب ناشی از آن را تجربه کرده بود. در این میان، تردیدی نیست که حزن وی به واسطه‌ی فراغ پدری که او هیچ‌گاه ندیده و شناخته بود، ولی شدیداً دل‌بسته‌اش بود برای او از همه جان‌گدازتر بود. به رغم تحصیلات عالی و احترام عمیق پدر-فرزند، اما، او کاملاً عاری از هر گونه تمایلات سیاسی بود. غالباً از وی می‌شنیدم که می‌گفت، «فقرین بر این سیاست! چرا او [آنتونیو گرامشی] باید درگیر سیاست می‌شد؟ مگر استادش، بارتولی<sup>۳</sup>، به او توصیه نکرده بود که وارد رشته‌ی زبان‌شناسی شود که او این همه در آن تبخّر داشت؟ چرا به حرف استادش گوش ند/د؟» به شوخی به پدرم می‌گفتم «هیچ می‌دونم که اگر پدر بزرگ به حرف استادش گوش داده بود تو دیگه اینجا نبودی!»

دلیو، برادر بزرگ‌ترش، اما، با او کاملاً تفاوت داشت. او که سرهنگ نیروی دریایی، مُدرّس علوم بالستیک در دانشکده‌ی افسری، و عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی بود به لحاظ سیاسی فعال بوده و بلندپروازی‌های سیاسی بزرگی را در سر داشت. بر اساس نامه‌هایی که در دوران جنگ میان افراد خانواده رد-و-بدل می‌شده به روشنی می‌توان دید که دلیو تصمیم جدی داشت که به ایتالیا بازگشته و در هدایت مقاومت ضد-فاشیستی شرکت نماید. او می‌خواست که در ایجاد نیروی دریایی آتی ایتالیا نقش داشته باشد، با این باور که ایتالیای پس از سقوط فاشیسم یک

---

<sup>۱</sup> این متن بر اساس یک سخنرانی در بیستم ژانویه‌ی ۲۰۱۲ در تئاتر ویتوریا (Vittoria) در شهر تورین تنظیم شده و نخست در منبع زیر منتشر گردید:

Angelo D'Orsi, ed., *Inchiesta su Gramsci*, Turin 2014

<sup>۲</sup> Giacomo Leopardi (1798-1837), Italian poet, scholar, and philosopher.

<sup>۳</sup> Matteo Bartoli (1873-1946), dialectologist, for many years Professor of Linguistics at the University of Turin.

ایتالیای سوسیالیستی خواهد بود. به عبارت دیگر، خواست دلیو تحقق آن آرمان‌هایی بود که پدرش در راه آن جان باخته بود. هیچ بعید نیست که تولیاتی این گونه بلندپروازی‌ها را تشویق نموده باشد. وی که به طور مستمر برای خانواده اسباب مساعتد را فراهم می‌ساخته در عین حال در آن زمان ارتباط منظم با پسر بزرگ‌تر گرامشی را حفظ نموده بود. سال‌ها بعد هنگامی که عمومی ما برای دیدار پیش ما آمد، من ناخواسته شاهد بحث‌های داغ میان برادران گرامشی، دو انسانی که این همه با هم تفاوت داشتند، بودم. باید اضافه کنم که از آن بحث‌ها چیزی سر در نمی‌آوردم. آن زمان خیلی جوان بودم و علاقه‌ی خاصی هم به سیاست نداشتم.<sup>۴</sup>

یولیا شوخت، مادر بزرگ من، تا سال ۱۹۸۰ در آسایش گاهی در پری‌دیلکینا<sup>۵</sup> در خارج از شهر مسکو که به بلشویک‌های قدیمی اختصاص داشت بستری بود. من غالباً به همراه پدر و مادرم به دیدن‌اش می‌رفتم. به‌رغم بستری بودن، اما، تا لحظه‌ی آخر حیات‌اش از نظر ذهنی توانایی کامل‌اش را حفظ نموده و نسبت به زندگی عزیزان‌اش و هم چنین نسبت به وقایع بین‌المللی بسیار علاقه‌مند بود. با این احوال، من اصلاً به یاد ندارم که هیچ گاه داوطلبانه یادی از پدر بزرگ کرده باشد. او به جز در نامه‌نگاری با بستگان در ایتالیا و یا در مصاحبه‌های‌اش، به ندرت راجع به پدر بزرگ سخن می‌گفت. هنگامی که با ما زندگی می‌کرد، او و خواهرش یوجینیا یک چیزی مثل موزه‌ی وسایل شخصی گرامشی را چیده بودند. در این به اصطلاح موزه که در یک اشکاف شیشه‌ای با چهار طبقه برپا شده بود از جمله یک دستمال سفره‌ی سنتی ساردینی و قاشق-چنگال چوبی، که پدر بزرگ خودش آن‌ها را درست کرده بود، به همراه یک جعبه‌ی سیگار و بعضی اشیاء دیگر به نمایش گذاشته شده بود. آن اشیاء کهنه را که در نظرم بسیار مرموز می‌رسید، به عنوان منبعی پایان ناپذیر برای بازی کودکانه‌ی «می‌خوام چه کاره بشم» هنوز به یاد دارم. اکثر این اشیاء در دهه‌ی هفتاد و اوایل دهه‌ی هشتاد به خانه‌ی گرامشی در گیلارترزا<sup>۶</sup> هدیه شد، اما، چند تایی را به عنوان یادگار نگاه داشتیم - از جمله زیرسیگاری که پدر بزرگ‌ام تا آخرین روز حیات‌اش با خود داشت و کتاب شاه‌زاده‌ی ماکیاولی<sup>۷</sup> او که رد پای‌اش را در سراسر دفترهای زندان می‌توان دید.

بیست سال پیش اتحاد شوروی واژگون گردید - جامعه‌ای که به رغم تمامی نقص‌ها و کم‌و-کاستی‌های‌اش، نماد دژ سوسیالیسم واقعاً موجود بوده و در عین حال - به طور کاملاً متناقضی -

<sup>۴</sup> من در زمان درگذشت دلیو در سال ۱۹۸۲ هفده-ساله بودم.

<sup>۵</sup> Peredelkino

<sup>۶</sup> Ghilarza

به حل تضادهای سرمایه‌داری غربی نیز کمک می‌نمود. کنجکاو من نسبت به پدربزرگام در حول-وحوش این دوران آغاز گردید. حزب کمونیست ایتالیا و انستیتوی بنیاد گرامشی<sup>۷</sup> سفری را برای من و پدرم جهت شرکت در مراسم يك-سدمین سالگرد تولد او تدارک دیدند. ما حدود شش ماه در ایتالیا ماندیم. در طول این مدت تمامی مکان‌هایی را که ارتباطی قوی با زندگی آنتونیو گرامشی داشتند، از ساردینیا<sup>۸</sup> تا توری<sup>۹</sup>، مورد بازدید قرار دادیم. یکی از احساس برانگیزترین لحظات در طی این مدت کنسرتی بود که من به همراه فرانچسکا واکا<sup>۱۰</sup> برای زندانی‌ها در زندان توری اجرا کردیم. در طی آن چند ماهی که مملو از رخدادهای جذاب بود، من غرق در فرهنگ ایتالیایی شده و توانستم به جایگاه پدربزرگام در این فرهنگ پی ببرم. در انتهای سفرمان با قلبی سرشار از شور و اشتیاق به روسیه بازگشتم و بلافاصله اقدام به یادگیری زبان ایتالیایی به طور سیستماتیک نموده و هم‌زمان مطالعه‌ی تمامی نوشته‌های وی را که به زبان روسی در دسترس بود آغاز کردم. به موازات تلاشی که من به خرج می‌دادم که تا با تفحص و تجسس در آثار او آن چه را که بر کشورم گذشته بود دریابم، گرایش‌ام به اندیشه‌ی گرامشی قوی و قوی‌تر می‌شد. با اتکاء به اندیشه‌های اوست که توانستم به نقش مخربی که روشن‌فکران ما ایفاء نموده‌اند پی ببرم، همان روشن‌فکرانی که عهده‌دار مسئولیت دگرگشت افکار عمومی به سمت رژیم تازه هستند که سراسر روسیه را به دنبال روندی که از سال‌های پرسترویکا<sup>۱۱</sup> آغاز شده بود به یغما بُرد. من زیست‌شناس و موسیقی‌دان هستم و به هیچ وجه ادعا نمی‌کنم که مطالعه‌ی این آثار گرامشی مرا به يك محقق گرامشی تبدیل نموده، اما بی‌تردید توانسته است که تحولی بنیادین در طرز تفکرم ایجاد کند. در ارتباط با عصری که در آن به سر می‌بریم، درک من این است که دقیقاً در چنین لحظه‌ی پُر تلاطم تاریخی است که به صدای رسای روشن‌فکری در ابعاد آنتونیو گرامشی نیاز داریم که بتواند دسته‌بندی‌های متفرق و به لحاظ ایدئولوژیک نازا [در روسیه] را متحد سازد. این دسته‌بندی‌های گوناگون که به دشواری بتوان بر آن نام اپوزیسیون نهاد در «بلوک تاریخی» گرد هم آمده‌اند، تو گویی که این خود به تنهایی برای اتخاذ يك خط استراتژیک درست در مبارزه بر علیه نیروهای سرکوب‌گر رژیم نوپا، رژیم فاسد و بدسرشت که نزدیک به دو دهه بر روسیه چنگ انداخته است، کفایت می‌کند.

---

7 Fondazione Istituto Gramsci

8 Sardinia

9 Turi

10 Francesca Vacca

11 perestroika

در سال‌های اوایل این سده بود که به عنوان بخشی از هم‌کاری‌ام با انستیتوی بنیاد گرامشی شروع به تجسس پیرامون پیشینه‌ی خانواده روسی وی نموده و در طی این پروسه بود که قدم‌هایی قاطعانه را در مسیر پذیرش گرامشی برداشتم. هنگامی هم که این کار را شروع کردم اصلاً به ذهن‌ام خطور نمی‌کرد که آن تلاش‌های جسته-گریخته برای بازسازی تاریخ گرامشی روزی به یک پروژه‌ی تحقیقی تمام عیار بدل خواهد شد. امیدوارم که با این کارم توانسته باشم سهمی کوچک را هم در بازسازی تاریخ کشورم و هم زندگی پدربزرگ‌ام ادا کرده باشم. خانواده‌ی یولیا شوخت با هر دو عمیقاً مرتبط بود.<sup>۱۲</sup> از یک سو، تحصیل کرده‌های روسیه با پیشینه‌ی اشرافی، با پشت کردن به طبقه‌ی خویش تحت نام انقلاب، و با تبری جستن از «پیش‌داوری‌های» اجتماعی آن و سعی در پذیرش سیستم ارزشی جدید کشور یک سابقه‌ی تاریخی جالب توجهی را به جا گذاشتند. از سوی دیگر، خانواده‌ی شوخت‌هنایشی پایا، هم به لحاظ فردی و هم از نظر سیاسی، بر زندگی پدربزرگ‌ام گذاشتند. در واقع، این خانواده‌ی نامتعارف به یک حلقه‌ی اساسی در پیوند عمیقاً تنگاتنگ بین گرامشی و انقلاب روسیه تبدیل شد. و روسیه، به باور من، بعضاً در درک و توضیح برخی از مهم‌ترین و در عین حال غامض‌ترین وقایع حیات گرامشی نقشی کلیدی دارد. بگذارید در این باره کمی بیش‌تر توضیح دهم.

نکته‌ی نخست بر رابطه‌ی میان گرامشی و لنین متمرکز است. در سال‌های دهه‌ی هفتاد معلوم شده بود که رهبر بلشویک‌ها در سال ۱۹۲۲ با رهبر آتی‌کمونیست‌های ایتالیایی ملاقات نموده بود. اکنون با استناد به اوراق آرشیو اتحاد شوروی می‌دانیم که دیدار این دو در دفتر کار لنین در کرملین در روز ۲۵ اکتبر سال ۱۹۲۲ صورت پذیرفته بود. دفتر اسناد زندگی‌نامه‌ی لنین که نخستین بار در سال ۱۹۷۲ منتشر گردید حاوی فهرست موضوعاتی است که این دو در آن جلسه پیرامون آن بحث نمودند. مطالب مورد بحث عبارت بودند از، ویژه‌گی جنوب ایتالیا، موقعیت حزب سوسیالیست ایتالیا، و امکان ادغام آن با کمونیست‌ها. زمانی که این اسناد در دست تهیه

<sup>۱۲</sup> پدر یولیا، آپولون (Apollon, 1861-1933)، پسر یک ژنرال تزاری بود که اجدادش ساکسونی بودند. وی به خاطر خدمات ارزنده‌اش به ارتش تزار به مرتبه‌ی نجیب‌زاده ترفیع یافته بود. آپولون با ژولیا هرشفلد، دختر یک وکیل یهودی اهل اوکراین ازدواج کرد. اما، وی که از دوران دانشجویی یک پوپولیست بود، به اتهام سازماندهی مخفیانه‌ی هسته‌های انقلابی در ارتش، هم‌زمان با برادر لنین در سال ۱۸۹۷ دستگیر و به تومسک (Tomsk) در غرب سیبری و سپس به سامارا (Samara) تبعید شد. وی پس از شش سال تبعید به پینترزبورگ بازگشت، ولی، پس از مدت کوتاهی تصمیم به خروج از کشور گرفته و اول به سوییس، و سپس به فرانسه و سرانجام به ایتالیا رفت که تا سال ۱۹۱۶ در همان جا ماند. وی بار دیگر به پینترزبورگ بازگشته و در اوایل ۱۹۱۷ به بلشویک‌ها پیوست. یوچینیا که پیش‌تر به آن جا رفته بود و یولیا که اندکی بعد به آن‌ها ملحق شده بود، در سپتامبر همان سال به حزب پیوستند. یوچینیا و یولیا در سال ۱۹۲۲ با گرامشی آشنا شدند.

بود، پدرم از سوی انستیتوی مارکسیست-لنینیست مأموریت یافته بود که با کمک کمونیست‌های ایتالیایی گزارش‌های دیگری را پیرامون این دیدار تاریخی پیدا کند. نامه‌ی کامیلا راوه‌را<sup>۱۳</sup> تنها سندی بود که وی از کمونیست‌های ایتالیا در این باره دریافت نمود. کامیلا در این نامه نه تنها به جزئیات گزارش گرامشی در مورد ملاقات با لنین می‌پردازد، بلکه هم چنین این گمانه‌ی جالب توجه را نیز مطرح می‌سازد که احتمالاً پس از این دیدار بوده که لنین گرامشی را برای به دست گرفتن رهبری حزب کمونیست ایتالیا بر آمادئو بوردیگا<sup>۱۴</sup> ترجیح داده بود، شاید به این دلیل که از بوردیگا به دلیل ذهنیت نامنطف و تنگ‌اندیشانه‌اش مأیوس شده بود. اما، چرا راوه‌را این موضوع را در خاطرات خود که چند ماه پس از ارسال این نامه منتشر گردید نگفته است؟ چرا تمامی زندگی‌نامه-نویسان گرامشی، از جمله نویسنده‌ی شهیری هم چون جوزپه فیوری، این نکته از قلم انداخته‌اند؟ و در نهایت، چرا گرامشی به‌رغم احترام عمیق‌اش برای لنین و پیوند مستحکم دوستی میان دو خانواده‌ی شوخت و اولیانوف، خود هیچ‌گاه در هیچ کدام از نامه‌ها و مقاله‌های‌اش بدان اشاره‌ای ننمود؟ شاید بتوان گفت که این سکوت تعجب-برانگیز به واسطه‌ی تواضعی بوده باشد که پدربزرگ من نسبت به بوردیگا داشته، کسی که وی برای او، به‌رغم اختلاف‌های سیاسی، به عنوان پایه‌گذار واقعی حزب کمونیست احترام بسیار قایل بوده و به عنوان یک رفیق ارجح می‌گذاشت. اما، شاید که توضیح این مسئله آن قدرها هم سراسر باشد.

نکته‌ی دوم در مورد تلاش برای آزادی گرامشی از زندان است. در این مورد نیز به‌رغم تلاش‌های محققین برجسته (به ویژه آنجلو آنتونیو روسی و جوزپه واسکا در اثرشان به نام *گرامشی میان موسولینی و استالین*<sup>۱۵</sup>) حقیقت کماکان ناشناخته مانده است. من نیز پس از بررسی کل آرشیو خانواده نتوانستم سرنخی به دست آورم. محتمل‌ترین سناریویی را که در این مورد می‌توان فرض نمود این است که مقامات شوروی به‌رغم ارایه‌ی حمایت مادی قابل توجهی به زندانی، اما، برای آزادی وی از زندان فاشیست‌ها هیچ کاری انجام ندادند. آن‌ها نیز صرفاً همان کار بی‌فایده‌ای را که تاتیانا شوخت درگیر آن بود، یعنی پی‌گیری کاغذبازی و نامه‌نگاری‌های بی‌سرانجام را تکرار نمودند. به هر حال، در این مورد نیز توضیح درست و قانع‌کننده‌ای در

<sup>13</sup> Camilla Ravera, (born June 18, 1889, Acqui Terme, Italy—died April 14, 1988, Rome), one of the founders of the Italian Communist Party (PCI).

<sup>14</sup> Amadeo Bordiga (1889–1970), co-founder and first leader of the Italian Communist Party (PCI).

<sup>15</sup> A. A. Rossi, & G. Vasca, *Gramsci tra Mussolini e Stalin* (Rome: Fazi, 2007).

دست نیست. توضیح بهتر در این مورد را شاید بتوان در آرشيو استالین، که فعلاً در دسترس نیست، جست-و-جو نمود.

بزرگ‌ترین معما، اما، به ماه‌های پایانی حیات پدربزرگ‌ام، یعنی از اواخر سال ۱۹۳۶ تا مرگ‌اش، مرتبط می‌شود. به رغم تمامی تحقیقاتی که تا کنون انجام شده، هنوز پاسخی کامل به این پرسش ساده که وی پس از کسب آزادی چه طرحی در سر داشته داده نشده است. این پرسشی است که هم به لحاظ تاریخی و هم از زاویه‌ی زندگی‌نامه‌ی وی دارای اهمیت است. بر پایه‌ی یک فرضیه که مورد تأیید محققین معاصر نیز هست، گرامشی پس از آزادی از زندان در نظر داشت که با اخذ اجازه از مقامات حکومتی ایتالیا برای پیوستن به خانواده‌اش از کشور خارج شده و به اتحاد شوروی مهاجرت نموده تا شاید که بتواند از آن جا به مبارزه‌ی خویش ادامه دهد. به باور من، اما، این ایده که بر اساس شهادت پی‌رو سرافا<sup>۱۶</sup> قرار گرفته فرا-ساده‌سازی واقعیت است. نامه‌نگاری‌های آن دوره‌ی تاتیانا که آن‌ها را به تازه‌گی در آرشيو خانواده پیدا کرده‌ام، بازسازی دقیق‌تر حقیقت را در این زمینه ممکن می‌سازد. هم چنین، مدارکی را که سیلیو پونس<sup>۱۷</sup> وابسته به بنیاد گرامشی (در رُم) در اوایل سال‌های ۲۰۰۰ در آرشيو دولتی روسیه پیدا کرد تصویر پیچیده‌تری را به دست می‌دهد. بر پایه‌ی مجموعه‌ی این مدارک، در اواخر سال ۱۹۳۶ و اوایل سال ۱۹۳۷ کارگزاران سرویس‌های امنیتی شوروی از گرامشی خواسته بودند که هر گونه اطلاعاتی را که وی ممکن بود که در مورد تروتسکیست‌های ایتالیا داشته باشد در اختیار آن‌ها بگذارد. پاسخ گرامشی در مدت دو ماهی که آن‌ها در این مورد پافشاری می‌کردند این بود که بهتر این است که آن‌ها با ایجاد رابطه‌ی مناسب با مقامات سفارت ایتالیا تمامی اطلاعات مورد نیازشان را از آن طریق به دست آورند. این مسئله خود به پرسش‌های تازه‌ای دامن می‌زند: آیا مقامات شوروی قصد داشتند که مهاجرت وی به مسکو را به همکاری، رسمی یا غیررسمی، او با سرویس‌های امنیتی مشروط سازند؟ یا این که صرفاً می‌خواستند به وی یادآوری کنند که از نظر آن‌ها مُرگب‌نامه‌اش به کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شوروی به تاریخ اکتبر ۱۹۲۶ در دفاع از تروتسکی هنوز خشک نشده و وی کماکان لگه‌ی طرف‌داری از تروتسکیست‌ها را با خود به همراه دارد؟ به هر حال، همان طور که برادرزاده‌اش ادمیا گرامشی<sup>۱۸</sup> یادآوری می‌کند، وی دقیقاً در آن موقع بود که از خانواده‌اش در ساردینیا خواست که فوراً برای او خانه‌ای را در

<sup>16</sup> Piero Sraffa (1898–1983), neo-Ricardian economist and close friend of Gramsci.

<sup>17</sup> Silvio Pons

<sup>18</sup> Edmea Gramsci

دهکده‌ی سانتو لوسورجیو<sup>۱۹</sup> پیدا کنند. اما، قصد وی از اقامت در ساردینیا چه بود؟ تاتیانا در نامه‌ای به یوجینیا به تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۳۷ نوشت که: "آنتونیو فکر می‌کند که گریز از ساردینیا بسیار آسان‌تر از [گریز] ایتالیاست. در این باره نمی‌توان حرفی زد چون که بلافاصله شایعات بسیاری پخش خواهد شد." این پیام را چگونه باید تفسیر نمود؟ واکا به درستی به این نکته اشاره می‌کند که گرامشی در آن هنگام در شرایطی به سر نمی‌برد که بتواند از کشور بگریزد. به نظر من پدر بزرگ بر آن بود که به شکلی غیر-مستقیم به مقامات شوروی هشدار دهد که وی قصد ندارد که در ایتالیا بماند، بلکه قصد دارد که همانند بوردیگا از سیاست برای همیشه کناره بگیرد. شهادت سرافا نیز ممکن است که در خدمت چنین تصمیمی بوده باشد. این در حالی است که سرافا در سال ۱۹۳۶ فرصتی داشت که به دیدن گرامشی برود. وی در این دیدار اخبار مربوط به اولین سری از محاکمات مسکو که در طی آن نزدیک‌ترین یاران لنین به اعدام محکوم شده بودند را در اختیار وی نهاده بود. ناگفته نماند که در دادگاه جرم برخی از این متهمین از جمله هواداری از تروتسکی اعلام شده بود. گرامشی در واکنش به این خبر سکوت نموده بود، سکوتی که احتمالاً به خاطر مخفی نگاه داشتن تأسف و خشم وی بود. او سکوت اختیار نمود تا مبادا که به وضعیت خود و یا خانواده‌اش لطمه‌ای وارد شود. بر اساس نامه‌های تاتیانا (و هم چنین منابع دیگر) کاملاً روشن است که پدر بزرگ من از نظر جسمانی در وضعیتی بسیار اسف-انگیز قرار داشته و خود نیز به خوبی به آن آگاه بود. این خود عامل دیگری بود که انتقال وی به مسکو را بعید می‌ساخت. گرامشی آرزو داشت که پیش از مرگ‌اش یک بار دیگر بتواند یولیا و فرزندان‌اش ببیند. تصویری که من از اوضاع آن روز دارم این است که تا سال ۱۹۳۶، گرامشی واقعاً در این اندیشه بود که پس آزادی از زندان به خانواده‌اش در شوروی ملحق شود. اما، در انتهای آن سال به دنبال وخیم‌تر شدن وضعیت جسمانی وی از یک سو و فضای سیاسی حاکم بر روسیه (که خبرش از طریق سرافا رسیده بود و رفتار کارگزاران سرویس امنیتی نیز گواه آن بود) از سوی دیگر، وی تصمیم‌اش را از اساس تغییر داده و [به جای رفتن به روسیه] تصمیم گرفت که برای کناره-گیری [از فعالیت سیاسی] به سرزمین مادری‌اش برود.

پیوندی که من با پدر بزرگ‌ام احساس می‌کنم از صرف علاقه‌ی من به زندگی و ایده‌های‌اش فراتر می‌رود. به عنوان نوه‌ی او و به نوعی یکی از شاگردان‌اش، مسئولیت دفاع از شهرت وی و صیانت از آرمانی که او در راه آن جان باخت را در برابر هر گونه دست-اندازی و سودجویی بر شانه‌های خویش احساس می‌کنم. اخیراً شاهد شدت یابی تلاش‌های مذبح‌خانه‌ای هستیم که بر

---

<sup>۱۹</sup> Santo Lussurgiu واقع در کوهستان مونته فررو در ساردینیا.

آن است که تا گرامشی را در موضع مخالف با جنبش کمونیستی جلوه داده و یا حتّاً او را در جایگاه به اصطلاح یکی از قربانیان کمونیسم بنشانند. بسیاری از نویسندگان ایتالیایی از ماسیمو کاپرارا تا جانکارلو لهنر شدیداً از این رویکرد جانب‌داری می‌کنند.<sup>۲۰</sup> برای مثال، این طیف این گونه تبلیغ می‌کند که گویا گرامشی توسط حزب کمونیست شوروی و هم چنین خانواده‌ی روسی‌اش به حال خود رها شده بود. لهنر مدعی است که وزارت کشور ایتالیا هزینه‌ی هنگفت معالجات پزشکی وی از سال ۱۹۳۴ تا زمان مرگ‌اش را پرداخته بود. در حالی که بر اساس نامه‌های تاتیانا به خانواده‌اش که اخیراً پیدا شده روشن می‌شود که چنین ادعایی کاملاً نادرست است. در واقع، یولیا به طور مرتب و هر بار مقدار زیادی پول برای تاتیانا می‌فرستاده، پولی که تنها می‌توانسته از سوی مقامات اتحاد شوروی در اختیار وی گذاشته شده باشد.

در این جا قصد ندارم که تمامی آت-و-آشغالی را که در این زمینه در طی سال‌ها انباشته شده زیر-و-رو کنم. آت-و-آشغال‌هایی که با خیال-پردازی‌های منشی سابق تولیاتی شروع می‌شود که موزیانه گفته بود که سرویس‌های مخفی شوروی یولیا شوخت را مأمور کرده بودند که گرامشی را بفریبند؛ و این که گویا خواهرش تاتیانا نیز توسط همان سرویس‌ها به عنوان خبرچین استخدام شده بود که در مورد گرامشی جاسوسی کند؛ و تا این که خانواده‌ی شوخت تبانی کرده بودند که فرزندان گرامشی در مورد نظرات پدرشان بی-اطلاع بمانند ... این انبار زباله به همین منوال تا کشیش لوییجی دماجیستری<sup>۲۱</sup> ادامه می‌یابد که مدعی شده بود که گویا گرامشی در بستر مرگ توبه کرده و به مسیحیت گرویده، و بالاخره این یاوه-سرایبی با شهادت پیرزنی که ظاهراً او هم در همان کلینیک کوی‌سیسانا<sup>۲۲</sup> بستری بوده حاکی از این که گویا گرامشی با پریدن از یکی از پنجره‌های ساختمان دست به خودکشی زده بود - یا این که به قتل رسیده بود - خاتمه می‌یابد.

---

<sup>۲۰</sup> Massimo Caprara (1922-2009) روزنامه‌نگار، نویسنده، سیاست‌مدار، و از کارگزاران حزب کمونیست ایتالیا بود که پس از بیست سال فعالیت به عنوان منشی شخصی تولیاتی، برای مدتی در خط گروه مانیفست قرار گرفته، ولی به زودی از آن نیز دست کشیده و به مذهب کاتولیک روی آورده و از پیشینه‌ی کمونیستی خویش ابراز ندامت نمود و به جمع مبلغان راست میانه پیوست.

(1943-) Giancarlo Lehner یکی از سرسخت‌ترین مبلغین راست، ضد-کمونیستی قهار و یکی از همکاران نزدیک سیلویو برلسکونی بود. در این جا اشاره به کتاب وی با عنوان *خانواده‌ی گرامشی در روسیه* (میلان ۲۰۰۸) است.

<sup>21</sup> Luigi de Magistri

<sup>22</sup> Quisisana



ای کاش این افسانه‌هایی که در مورد پدربزرگ و خانواده‌ام گفته شده در همین جا خاتمه می‌یافت. ولی، واقعیت این است که این افسانه‌ها سر دراز دارند. در این بحبوحه‌ی سقوط عمومی فرهنگی است که افسانه-سرایی در مورد گرامشی<sup>۲۳</sup> (و نه فقط شخص وی) دائماً تکثیر می‌شود. این سقوط فرهنگی که به مدد رسانه‌های جمعی که به مخدوش ساختن آگاهی اشتغال دارند دائماً تقویت می‌گردد، مشخصه‌ی آن چیزی است که هرمن هسه در *رمان بازی مهره‌ی شیشه‌ای*<sup>۲۳</sup> آن را «عصر خُرده-نویسی» می‌نامد، دوران مبتدلی که خلاقیت و تحقیق جای خود را به نقل قول از یک-دیگر داده است. من بر این باورم که اگر که می‌خواهیم در این «دنیای شگرف و دهشتناک» با کرامت زندگی کنیم، آن گاه - به عنوان کنش‌گر، محقق، روشن‌فکر، و یا حتّاً به عنوان یک شهروند ساده - بر عهده‌ی ماست که با این گونه‌گرایی‌های زیان‌بار مبارزه کنیم.

---

<sup>23</sup> *The Glass Bead Game*, Herman Hesse



**گفتار دوم – در فاصله‌ی کومو و زندان: لنینسم اولیه‌ی گرامشی**



## بخش یکم: مارکسیسم مبارز یا منفعل؟

در نشست رهبری حزب کمونیست ایتالیا<sup>۱</sup> که در ماه مه ۱۹۲۴ در شهرک کومو<sup>۲</sup>، نزدیک مرز ایتالیا و سویس برگزار شده بود، دو فرد والای کمونیسم آغازین ایتالیا در برابر یکدیگر قرار گرفتند.

در یک سوی این رویارویی آمادئو بوردیگا، شخصیت مسلط بر حزب کمونیست ایتالیا در سال‌های نخستین تاریخ حزب، قرار داشت. بوردیگا شخصیتی فرهمند با انگیزه‌ای عالی و اعتماد-به-نفسی فوق‌العاده بود، ویژه‌گی‌هایی که وی را به طور طبیعی درخور مقام رهبری می‌ساخت. وی از زمانی که حزب در سال ۱۹۲۱ پایه‌گذاری شده بود به طور غیررسمی در رأس آن قرار داشت. سیاست‌های وی که در سند موسوم به "تزه‌های رُم" طراحی شده و بر استقلال حزب کمونیست از تمامی جریان‌های دیگر تأکید داشت، در کنفرانس پیشین حزب به طور مشروط به تصویب رسیده بود.

از نظر بوردیگا، حزب سوسیالیست ایتالیا به همان اندازه‌ی فاشیست‌های موسولینی نفرت‌انگیز بود. او بر این باور بود که کاری که باید انجام شود این است که با مطرح نمودن خطوط کمونیستی هواداران حزب سوسیالیست را از آن جدا ساخت. وی به ویژه مخالف هر گونه پیوندی با جناح چپ حزب سوسیالیست، معروف به سوسیالیست‌های انترناسیونال سوم (ترزینی<sup>۳</sup>)، بود که خود را به سیاست‌های کمینترن متعهد می‌دانستند. در حقیقت، مدتی بود که انترناسیونال سوم خواهان ادغام این دو گروه بوده، ولی بوردیگا با آن مخالفت می‌کرد. همان طور که وی در سند «تزه‌های رُم» بحث کرده بود، «گرد آمدن با احزاب دیگر یا با بخش‌هایی که از احزاب دیگر جدا می‌شوند ... مجموعه‌ای از عناصر را به همراه نخواهد داشت که بتوان همگی را به آسانی

---

<sup>۱</sup> *Parti Comunista d'Italia (PCI)*

<sup>۲</sup> Como

<sup>۳</sup> پس از انشعاب در حزب سوسیالیست ایتالیا در سال ۱۹۲۱، جناح منشعب (سوسیالیست‌های چپ) به رهبری جاجینتو سراتی (*Jacinto Serrati*) خواهان پیوستن به انترناسیونال سوم بود. به این سبب است که این جریان به *Terzini* مشهور گشته که اصطلاحاً به مفهوم منتسب به انترناسیونال سوم یا به عبارتی سومی‌ها بود. (م)

و به شکل مؤثری در صفوف حزب هم نمود، بلکه برعکس، به استحکام جای گاه سیاسی حزب لطمه می‌زند...»<sup>۴</sup>

آنتونیو گرامشی که رهبر برجسته‌ی يك گروه از تورین<sup>۵</sup> بوده و نقش محوری را در فعالیت‌های جنبش شوراهای کارگران کارخانه‌ها در سال‌های ۲۰-۱۹۱۹ داشته، در کنفرانس کومو مخالف بوردیگا بود. گرامشی که به خاطر مقاله‌های سنت‌شکنانه‌ی خود در تئوریزه نمودن شوراها، به ویژه در صفحات روزنامه‌ای<sup>۶</sup> که وی در "سال‌های سرخ" سردبیری آن را به عهده داشت، به عنوان يك نویسنده‌ی مستعد پُر آوازه شده بود، مردی باریک اندام و خمیده‌پشت بود که به‌رغم درگیری دائمی‌اش با بیماری‌های جسمی، اما از ظرفیت عظیمی برای کار برخوردار بود. سبک بحث‌های وی از نوعی پیچیده‌گی و ظرافت برخوردار بوده و غالباً فرمول‌بندی‌های به‌غایت نوینی را مطرح می‌نمود که حاکی از نگاه عمیقاً تازه‌ی وی به جهان بود.<sup>۷</sup>

گرامشی که هرگز به‌طور کامل از رهبری بوردیگا خرسند نبوده، نزدیک به سالی می‌شد که در تلاش برای بازسازی رهبری حزب کمونیست پیرامون سیاست‌های نوین بود. وی «مرکز» تازه‌ای را بر علیه «چپ» بوردیگا و جناح «راست» حزب به رهبری آنجلو تاسکا ایجاد نموده بود. وقتی که فاشیست‌ها بوردیگا و نزدیک به پنج هزار تن از فعالین حزبی را در سال ۱۹۲۳ دستگیر نمودند<sup>۸</sup>، گرامشی عملاً رهبری حزب را به دست گرفته و يك هیئت اجرایی جدید نیز با هدایت انترناسیونال سوم انتخاب گردید. تحت رهبری گرامشی، حزب لیست مشترکی از کاندیداها را با ترزینی با عنوان وحدت پرولتاریا<sup>۹</sup> در آوریل ۱۹۲۴ و يك ماه پیش از کنفرانس کومو اعلام

---

4 Amadeo Bordiga and Umberto Terracini, "Theses on the Tactics of the PCI", in Gramsci 1978, pp95-6.

<sup>۵</sup> که افراد سرشناسی مانند پالمیرو تولیاتی، اومبرتو ترراچینی و آنجلو تاسکا را شامل می‌شد.

<sup>۶</sup> روزنامه‌ی "نظم نوین" (*L'Ordine Nuovo*) که در اول ماه مه ۱۹۱۹ شروع به کار کرده بود.

<sup>۷</sup> اثر دو-جلدی پائولو اسپریانو به نام *Storia del Partito Comunista Italiano* (Einaudi, 1976) کم‌اکنون یکی از مهم‌ترین اثر تاریخ‌نگاری پیرامون این دوره بوده، اگرچه به خاطر تمرکزش بر هسته‌ی مرکزی حزب دارای ضعف‌هایی نیز می‌باشد. به علاوه، از آن جایی که اسپریانو به عنوان "مورخ حزبی" در خدمت حزب کمونیست ایتالیا قرار داشت، باید به قضاوت‌های وی در برخی موارد نیز به دیده‌ی تردید نگریست.

<sup>۸</sup> این رقم بنا به نامه‌ای است که ترراچینی در ۱۳ فوریه نوشته بود که در کتاب اسپریانو (1976, p260) نقل قول شده است. بنا به گفته‌ی اسپریانو، هدف از این دستگیری‌ها ممانعت از ایجاد اتحاد میان دو حزب کمونیست و سوسیالیست ایتالیا بود (p260).

<sup>9</sup> *Unità proletaria*

نمود.<sup>۱۰</sup> حزب کمونیست در این کارزار انتخاباتی تعداد سیزده کرسی و تریزینی پنج کرسی را در پارلمان به دست آوردند، که خود نشان‌دهنده‌ی حقانیت خط جدید گرامشی بود.<sup>۱۱</sup>

حال، گرامشی در مسافرخانه‌ای در کوه‌سار دنجی نزدیک کومو در نخستین نشست مهم حزبی خود شرکت می‌جست، یعنی در نشستی که به عنوان یک کنفرانس مشورتی، رهبری جدید حزب قرار بود که در طی آن مواضع خود را توضیح داده و از قطعنامه‌های پیش‌نهادی خود برای کنفرانس حزبی دفاع نماید، قطعنامه‌هایی که از سوی هر دو دسته‌بندی چپ و راست حزب با مخالفت رو-به-رو شده بود. می‌توان حدس زد که بلافاصله پس از شروع سخن‌رانی گرامشی تنش در میان حاضرین به شدت افزایش یافته باشد، زیرا که وی در برابر رهبران میان-رتبه‌ی حزبی قرار گرفته بود که اکثراً مدافع بوردیگا بودند. در مجموع شصت و هفت مقام حزبی، از جمله چهل و شش تن از دبیران فدراسیون‌های منطقه‌ای در این نشست حضور داشتند.<sup>۱۲</sup> بوردیگا خود نیز پس از آن که از اتهامات وارده از سوی حکومت تبرئه شده بود در این نشست حاضر بود. وی پس از آزادی حاضر نشد که به هیچ کدام از نهادهای رهبری حزب بپیوندد، زیرا که تغییراتی که در خط سیاسی حزب رخ داده بوده و ترکیب رهبری جدید برای وی نفرت آور بود. گرامشی با صدای زیر و آرام خود با خونسردی وضعیت حزب را ارزیابی نموده و پیش‌زمینه‌های ایجاد مرکزی را که وی در رأس آن قرار داشت تشریح نمود. گروه نظم‌نویین همواره متحد جناح چپ حزب بر علیه راست بود، که گرامشی آن‌ها را «انحلال-طلب» می‌نامید. وی با اشاره به این نکته که شرایط در ایتالیا در سال‌های اخیر تغییر نموده توضیح می‌دهد که:

در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰، گل جمعیت کارگری کشور - از کارگران یقه-سفید در شمال و پایتخت گرفته تا دهقانان در جنوب - ولو این که ناآگاهانه، دنباله‌رو جنبش

---

<sup>۱۰</sup> اگرچه حزب سوسیالیست ایتالیا، برخلاف بسیاری از دیگر احزاب سوسیالیست انترناسیونال دوم به بوجهی جنگی دولت خود در جنگ جهانی اول رأی نداده بود، اما حزبی بود که بین انقلابی‌ها و رفرمیست‌ها شقه شده بود. در سال‌های دهه‌ی بیست، این حزب دچار انشعاب‌ها و بازپیوستن‌های متعددی شده بود. پس از اخراج رفرمیست‌ها توسط فراکسیون‌ی که مخالف هر گونه جبهه‌ی متحد یا ائتلاف انتخاباتی با حزب کمونیست بود، تریزینی به حاشیه رانده شد. این دسته‌بندی به سرعت رفرمیسم حزبی را بار دیگر برقرار ساخته و بعداً با حزب واحد سوسیالیست (Unitary Socialist Party, PSU)، که توسط اخراجی‌ها تشکیل شده بود، بار دیگر متحد شد.

<sup>۱۱</sup> کمپنترن بعداً این کارزار انتخاباتی را به عنوان "نشانه‌ای از ثمربخشی تاکتیک‌های جبهه‌ی متحد" ارزیابی نمود. (Spriano 1976, p341) در همین زمان بود که کمیته‌ی مرکزی خط گرامشی را مورد بحث و بررسی قرار می‌داد. اسپریانو آن را یکی از مهم‌ترین نشست‌های کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست در سال‌های آغازین حیات‌اش می‌نامد. (Spriano 1976, p247)

<sup>۱۲</sup> See Davidson 1982, p213.

عمومی پرولتاریای صنعتی بود. امروز، اما، شرایط تغییر نموده، و تنها از طریق يك روند دراز-مدت و تدریجی سازمان‌دهی دوباره‌ی سیاسی است که پرولتاریا قادر خواهد بود جای‌گاه پیشین خود به عنوان عامل اصلی در صحنه‌ی مبارزه را به دست آورد. ارزیابی ما این است که اگر ما همان راهی را دنبال کنیم که رفیق بوردیگا در برابر حزب قرار داده، دست‌یابی به چنین امری ممکن نخواهد بود... این که جنبش ما از حمایت اکثریت پرولتاریا برخوردار نیست يك واقعیت کتمان‌ناپذیر است.<sup>۱۳</sup>

در این جاست که بوردیگا فریاد می‌زند که: «اگر تاکتیک‌های خود را نسبت به حزب سوسیالیست تغییر نداده بودیم، حمایت پرولتاریا را داشتیم! به هر حال، ما عجله‌ای نداریم.»

در پاسخ، گرامشی می‌گوید: «خُب، ما عجله داریم. بعضی وقت‌هاست که عجله نداشتن منجر به شکست می‌شود.»<sup>۱۴</sup>

از نظر بوردیگا، مسئله‌ی اساسی جدایی شفاف حزب کمونیست از تمامی نیروهای دیگر اجتماعی بود که در صحنه حضور داشتند. از نظر وی جنبش انقلابی در نهایت طبقه‌ی کارگر را در نقطه‌ای به میدان کشیده، نقطه‌ای که در آن حزب حاضر-و-آماده خواهد بود. بوردیگا در این دیدگاه خود همواره ثابت قدم ماند.<sup>۱۵</sup>

گرامشی این چنین دیدگاهی را نوعی از رویکرد قیامت‌بینی ارزیابی می‌کرد که به لحاظ تئوریک ریشه در مارکسیسم مکانیکی داشته، و به نوعی بازتاب همان نظرگاه تئوریک انترناسیونال دوم بود که به سوسیالیسم به عنوان يك امر قطعی و ناگزیر می‌نگریست.<sup>۱۶</sup> گرامشی، اما، خود بر این باور بود که هیچ چیزی خود-به-خود رخ نمی‌دهد. وی در همین دوره نوشته بود که، «برای افراد هیچ چیز از پیش مقدّر وجود نداشته، امری که در مورد حزب‌ها نیز کاملاً صدق می‌کند.»<sup>۱۷</sup> حزب سوسیالیست در دوره‌ی «سال‌های سرخ» به «انقلابی‌گری» صرفاً در حرف روی آورده اما دست به هیچ عمل مشخصی نزنده، و به این سبب مسئولیت عمده برای شکست جنبش تسخیر کارخانه‌ها در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ متوجه این حزب بود. گرامشی در گفتار دیگری پرسشی را این گونه مطرح می‌سازد که:

<sup>13</sup> Gramsci 1978, "Gramsci's Intervention at the Como Conference", pp250-251.

<sup>14</sup> *ibid*, p251.

<sup>15</sup> See, for example, Davidson 1982, Note 81, p280 (see also p95).

<sup>16</sup> See, for example, Lars Lih's discussion of inevitability in Kautsky in Lih 2008, p78.

<sup>17</sup> Gramsci 1978, "Problems of Today and Tomorrow", p232.



«چه تفاوتی [میان ما و حزب سوسیالیست خواهد بود اگر که ما نیز ... خود را به دست تقدیر بسپاریم؟ [تفاوت ما با حزب سوسیالیست چه خواهد بود] اگر که ما هم این رؤیای شیرین را در خیال خود پیرویم که گویا همه چیز به طور حتم و بر طبق يك روال مقدر تحول خواهد یافت (که گویا دقیقاً هم همانی خواهد بود که ما پیش‌بینی می‌کردیم)، روالی که گویا در آن همه‌ی این چیزها به ناگزیر سیستم خاک‌ریزها و کانال‌هایی را که ما برای آن‌ها از پیش آماده ساخته‌ایم یافته، و در این سیستم کنترل شده و شکل تاریخی به خود گرفته و قدرت می‌گیرند؟»<sup>۱۸</sup>

از نظر گرامشی، انسان‌ها همواره تاریخ خویش را ساخته‌اند، و تزه‌های فویرباخ مارکس که جنبه‌ی مبارز مارکسیسم را برجسته می‌سازد برای او به عنوان معیار و ضابطه بود. بدین ترتیب بود که وی از سنتی کاملاً متفاوت از سنت انترناسیونال دوم که غرق در پوزیتیویسم و تکامل‌گرایی بود پدید آمد. در حقیقت، دورنمای اندیشه‌ورزی وی توسط کائوتسکی و پله‌خانف شکل نگرفته بود، بلکه توسط هگلی‌های برجسته‌ی ایتالیایی مانند کروچه و جینتیلیه، و آنتونیو لابریولا، فیلسوف نوآور «پراکسیس» و ژرژ سورل، آنارشیست فرانسوی قوام یافته بود.<sup>۱۹</sup> گرامشی نیز هم چون برادر فلسفی خود، جورج لو کاج، علم بورژوازی را به نقد کشیده و اومانیسمی را برگزید که در تقابل آشکار با علم‌گرایی انترناسیونال دوم قرار داشت. وی در اوان دوره‌ی کروچه‌ای خود نوشته بود که «اراده‌ی استوار انسان جای قانون طبیعی، یعنی نظم مقدر شبه-علمی اشیاء، را گرفته است.»<sup>۲۰</sup> پی آمده‌های این خط فلسفی کاملاً روشن است. بر عکس آن چه که ممکن است پیرامون موضوعی مانند قوانین تاریخ در نوشته‌های، مثلاً، لئون تروتسکی به وفور دید، در نوشته‌های گرامشی، اما، به ندرت می‌توان چنین اشاراتی را پیدا نمود. در واقع، دقیقاً به واسطه‌ی وجود عناصر «مکانیکی» در مارکسیسم تروتسکی بود که وی بعدها این رهبر روسی را به نقد کشید.<sup>۲۱</sup>

<sup>18</sup> Gramsci 1978, "Against Pessimism", p213.

<sup>19</sup> ماریو دل رویو بر تأثیر لوکسمبورگ بر گرامشی نیز تأکید می‌کند. کتاب وی با عنوان *Prisms of Gramsci* که هم‌زمان با اتمام این مقاله به انگلیسی منتشر شده در مجموع با این مقاله همسو می‌باشد. نگاه شود به:

Del Roio 2015, pp12-50.

<sup>20</sup> Quoted in Santucci 2010, p62.

<sup>21</sup> لنین، به سهم خود، پس از بازخواندن هگل در سال‌های نخست بروز جنگ جهانی اول، در خطوط فلسفی خود تجدید نظر نمود. در این رابطه نگاه شود به:

Savas Michael-Matsas, "Lenin and the Path of Dialectics" and Stathis Kouvelakis, "Lenin as a Reader of Hegel: Hypotheses for a Reading of Lenin's *Notebooks on Hegel's The Science of Logic*", both in Budgen et al. (eds) 2007.

البته، گرایش به ذهنیت‌باوری خطری است که این چنین نگرشی را تهدید می‌کند، امری که در ارزیابی‌های نخستین گرامشی از انقلاب روسیه، از جمله در گفتار مشهور وی زیر عنوان «بر علیه سرمایه» و در مقاله‌ی دیگر وی با عنوان «آرمان‌شهر روسی»، کاملاً مشهود بود.<sup>۲۲</sup> با این حال، اگرچه نوشته‌های کروچه‌ای گرامشی در اوایل کارش با ذهنیت‌باوری سر-و-کله می‌زد، در زمانی که جنبش تسخیر کارخانه‌ها در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ به شکست انجامیده بود، توجه وی اما به سمت دیگری معطوف شده بود. وی ذکاوت‌مندانه شروط مبنایی مواضع خود را دگرگون نموده و با حفظ عناصر مبارز به عنوان مؤلفه‌های اصلی تئوریک، این پرسش را مطرح ساخت که اگر توده‌ها توان ساختن تاریخ خویش را دارند، پس چرا دست به این کار نمی‌زنند؟ این پرسش به نوبه‌ی خود وی را به پرسش‌های بعدی پیرامون آشکال و نهادهایی هدایت نمود که از طریق آن هژمونی بورژوازی ایجاد می‌گردد، مسئله‌ای که ذهن‌اش را برای همیشه به خود مشغول ساخته بود. پس از این مقطع بود که وی ذهنیت را در مفهوم نوینی از عینیت بازسازی نموده که به بخشی اساسی در بررسی ساختار پیچیده تبدیل گردید.<sup>۲۳</sup>

فارغ از این که چنین تأکیدی بر عنصر مبارز چگونه درک شود، همه‌ی کسانی که به سیاست عملی متعهدند ضرورتاً باید پذیرای آن باشند، زیرا که پیش شرط استراتژی سیاسی است: استراتژی در گُل بر اساس این باور قرار دارد که گروه‌ها و جمعیت‌ها می‌توانند با ایجاد اثرات مشخص وارد عمل شوند. در حقیقت، گرامشی بر این باور بود که اگر حزب کمونیست ایتالیا واقعاً خواهان آن باشد که از یک سازمان تبلیغاتی و تهییج‌گر به یک حزب فعال توده‌ای تبدیل گردد، آن گاه چنین نگرشی برای حزب ضروری خواهد بود. همان طور که تالیاتی بعدها گفته بود، گروه گرامشی توانسته بود که «در توانایی خود برای دست‌یابی به درک درست از شرایط عینی ملی و بین‌المللی، و به دنبال آن در به‌کارگیری شیوه‌های متناسب تبلیغی و تهییجی و هم چنین اقدام به عمل مشخص سیاسی متناسب با شرایط مزبور، به طور کیفی پیش‌رفت کند».<sup>۲۴</sup>

<sup>22</sup> On this, see the analysis of “The Russian Utopia” in Buey, p73.

<sup>23</sup> Davidson 1977, pp158-9. See also “Gramsci’s Theory and Practice”, in Togliatti 1979, pp151-153.

<sup>24</sup> Togliatti 1979, “The Formation of the Leading Group of the Italian Communist Party in 1923-1924”, p261. Spriano makes the same point, see Spriano 1976, p503.

## بخش دوم: پیچیده‌گی‌های استراتژی

### انترناسیونال سوم و جغرا-سیاست استراتژی

تصمیم‌گراشی مبنی بر هم‌کاری با ترزینی بر پایه‌ی قبول سیاست‌های انترناسیونال سوم قرار داشت که در کنگره‌های قبلی انترناسیونال به‌طور مبسوط مورد بحث قرار گرفته و بعداً نیز به عنوان لنینیسم مُدوُن شده بود. بدین مفهوم، لنینیسم عبارت است از ساختن سازمانی از مبارزین که به عنوان پیشتاز یك طبقه‌ی کارگر ناهمگون و لایه-لایه عمل می‌کند. این چنین حزبی بر علیه تمامی انواع ستم، فارغ از این که چه کسی مورد ستم قرار می‌گیرد، مبارزه نموده و از این طریق هژمونی طبقه‌ی کارگر و متحدین‌اش را به دست می‌آورد. اما، از آن جایی که آگاهی طبقه‌ی کارگر کاملاً نامتوازن بوده و غالباً نیز سر در خورجین ایدئولوژی سرمایه‌داری داشته، بنابراین تدوین یك استراتژی پیچیده‌ی سیاسی متشکل از تاکتیک‌های متنوع ضروری بود. در نقطه‌ای در این فرآیند به دلیل اوج‌گیری انقلابی وضعیت قدرت دوگانه به وجود خواهد آمد؛ شرایطی که به توده‌ها امکان می‌دهد که دولت خود را، احتمالاً در شکل شوراهای کارگران، ایجاد نموده، دولت کهنه را درهم شکسته و دولت خود را به جای آن بنشانند.<sup>۱</sup> گرامشی با پذیرش این سیاست‌ها، آن‌ها را به شیوه‌ی مخصوص به خود و با دخل و تصرف‌های خاص خود به کار گرفت. وی این تئوری را در محدوده‌های معینی گسترش داده و بدین طریق «لنینیسم گرامشیایی» را پایه نهاد، که مبنای بسیاری از موضوعاتی بود که وی بعداً پروده و در *دقترهای زندان* آمده است. گرامشی در دوره‌ی سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۳ که به عنوان نماینده‌ی ایتالیا در روسیه به سر می‌برد به لنینیسم گرایید. وی در آن جا در جریان کار روزمره‌ی انترناسیونال سوم قرار داشته، در نشست‌های کمیته‌ی اجرایی کمینترن شرکت جُسته، و شخصاً با رهبران انقلاب روسیه آشنا شده بود. وی در نوامبر ۱۹۲۲ برای یك گفت‌و-گویی خصوصی با لنین ملاقات نمود. در طی این گفت‌و-گو، این دو پیرامون «جنوب» ایتالیا، حزب سوسیالیست ایتالیا و

---

<sup>۱</sup> اگرچه من با امثال ساندرای بلادورث در این باره که اصطلاح «لنینیسم» ناسودمند بوده موافقم، اما به نظر من این چنین تعریفی قانع‌کننده بوده، به ویژه این که گرامشی خود از آن استفاده نمود. این تعریف [از لنینیسم] هم چنین در تعارض با اثر پُرارزش و فاضلان‌هی لارز لیج با عنوان *Lenin Rediscovered: What is to be Done in Context (Lih 2008)* قرار دارد. بهرغم کار پُرارزش لیج، به نظر این گونه می‌رسد که حتّاً پیش از جنگ اول جهانی نیز، لنین اندیشه و عملی کاملاً متمایز از برنامه‌ی ارفورت داشت، اندیشه‌ای که پس از تحقیق پیرامون امپریالیسم و به دنبال انشقاق در سوسیالیسم (شکل‌گیری «احزاب کارگری بورژوایی») تحول یافته، و سرانجام در قطعنامه‌های انترناسیونال سوم مُدوُن گردید.

امکان ائتلاف با این حزب بحث نمودند.<sup>۲</sup> در طول این گفت‌و-گویی مهم که تا همین اواخر ناشناخته مانده بود، گرامشی اختلاف‌های «عمیق» خود با بوردیگا را برشمرده، اما به این نکته نیز اشاره می‌کند که اکثریت حزب به دنبال بوردیگا بوده و به این سبب دنباله‌روی از خط او لازم بوده است. تقریباً در همین زمان، یعنی در حوالی نوامبر و دسامبر ۱۹۲۲، بود که گرامشی در کنگره‌ی چهارم کمیترین شرکت نمود، تجربه‌ای که پژواک تأثیرات عمیق آن بر گرامشی را می‌توان در نوشته‌ها و اندیشه‌های بعدی وی مشاهده نمود.

نخستین پرسش اساسی استراتژیک که او و بوردیگا بر سر آن تفاوت نظر داشتند این بود که آیا استراتژی لنینیستی در [شرایط اجتماعی و سیاسی در] غرب قابل اجراء بوده یا این که فقط مناسب حال روسیه است. در واقع این پرسش در روند تاریخ سوسیالیستی تا به حال دائماً مطرح بوده و موجب تقسیم‌بندی‌های سیاسی بسیاری گشته است. در بحبوحه‌ی بحث‌های انترناسیونال سوم پیرامون درك علل شكست موج انقلابی‌ای که اروپا را در میانه‌ی سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۲۱ فرا گرفته بود، این پرسشی بود که دائماً مطرح می‌شد. در حقیقت، هنگامی که گرامشی وارد مسکو شد، انترناسیونال سوم دستخوش يك بحران اعلام نشده‌ی تئوریک بود. اگرچه انقلاب در دیگر کشورهای اروپایی در برخی از رخساره‌های اساسی خود با انقلاب در روسیه مشترك بود، اما دنباله‌روی پرولتاریای این کشورها از نیروهای رفرمیست امری بود که در روسیه مشاهده نمی‌شد. سوای اشتباهاتی که سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های مارکسیستی در روند انقلاب در ایتالیا،

---

<sup>2</sup> See Gramsci Jr. 2014.

این اطلاعات از سوی کامیلا راوهر، یکی از سازمان‌دهندگان اصلی حزب سوسیالیست به دست آمد. آنتونیو گرامشی [نوه‌ی گرامشی] در کتاب خود که حاوی نامه‌ی شخص‌مزبور بوده (ص ۵۲) این پرسش را مطرح می‌سازد که: «چرا کامیلا راوهر در کتاب خاطرات خویش که چند سال پیش‌تر منتشر شد، این مطلب را شرح نداده است؟ چرا این نکته از نظر تمامی زندگی‌نامه‌نویسان گرامشی، از جمله نویسنده‌ی برجسته‌ای همچون جوزپه فیوری مخفی نگاه داشته شد؟ و چرا گرامشی خود به‌رغم تمامی احترامی که برای لنین قائل بوده و به‌رغم رابطه‌ی دوستی دیرینه میان خانواده‌ی جولیا شاکت و خانواده‌ی اولیانوف، خود نیز هرگز در این باره در هیچ‌کدام از نامه‌ها و مقالات‌اش چیزی نگفته است؟ نمی‌توان این احتمال را رد نمود که چنین سکوت عجیبی شاید به خاطر فروتنی و به خاطر احترامی بوده که پدربزرگ من برای آماندو بوردیگا قائل بود. در حقیقت، آنتونیو گرامشی، به‌رغم واگرایی سیاسی، همواره آن چنان احترامی برای بنیان‌گذار حقیقی حزب کمونیست قائل بود که نمی‌خواست روابط شخصی خود با لنین را به میان بکشد.»

[در این جا، اشاره‌ی نویسنده به کتاب *سرگذشت یک خانواده انقلابی* است که توسط آنتونیو گرامشی (صغیر) نوشته شده و در مقاله‌ی «پدربزرگ من» نیز به آن اشاره شده بود. (م)]

آلمان، فنلاند، مجارستان، و دیگر کشورها مرتکب شدند، کاملاً واضح بود که عوامل اجتماعی و فرهنگی نیز [در به شکست کشاندن انقلابات در سایر کشورهای اروپایی] نقش داشتند.<sup>۳</sup>

در گزارش تروتسکی پیرامون برنامه‌ی اقتصادی نوین [موسوم به NEP] و انقلاب جهانی، بر تفاوت‌های موجود میان انقلاب روسیه از یک سو و از سوی دیگر چالش‌هایی که در برابر طبقه‌ی کارگر کشورهای اروپایی قرار داشته تأکید می‌گردد. وی می‌گوید که در اروپا «بورژوازی هوشیارتر و دوراندیش‌تر بوده و لحظه‌ای را هدر نمی‌دهد. هم اکنون بورژوازی هر آن چه را که بتوان بر علیه ما به کار گرفت، دارد بسیج می‌کند. بدین خاطر است که پرولتاریای انقلابی در مسیر کسب قدرت نه تنها با جنگ جویان خط مقدم ضدانقلاب بلکه هم چنین با ارتش‌های ذخیره‌ی آن نیز رو-به-رو خواهد بود... پس از سرنگونی به دست پرولتاریا نیز، بورژوازی مغلوب برای جبران مافات ذخایر قدرتمند خود را هرگز کنار نخواهد گذاشت، زیرا که می‌تواند از میان آن نیروهایی را برای تداوم جنگ داخلی بسیج کند.»<sup>۴</sup>

در حدود سه ماه پیش از کنفرانس کومو و در حالی که گرمشی گروه خود را جمع‌آوری می‌کرد، خود نیز به این نکته اشاره نموده بود. وی در نامه‌ای به تاریخ نهم فوریه‌ی ۱۹۲۴ که به یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخی حزب کمونیست ایتالیا تبدیل شد، می‌نویسد که:

[بوردیگا] بر این باور است که گویا این تاکتیک [روسی] برای کشورهای توسعه-یافته‌تر اروپای غربی و مرکزی نامناسب بوده و حتّاً بی‌فایده است. [نظر وی این است که گویا] کار-و-ساز تاریخی در این کشورها دقیقاً براساس الگوهای تأیید شده‌ی مارکسیسم کار می‌کند. دترمینیسم تاریخی که در آن جا وجود دارد در روسیه غایب بوده، و از این رو مهم‌ترین وظیفه در این کشورها سازمان‌دهی حزبی به عنوان یک هدف در-خود می‌باشد... در حالی که من به دلایل زیر فکر می‌کنم که وضعیت [از آن چه که بوردیگا باور دارد] کاملاً متفاوت است:

یکم، زیرا که شکل‌گیری تفکر سیاسی روس‌ها در یک چارچوب ملی نبوده، بلکه بر یک زمینه‌ی بین‌المللی شکل گرفته است. دوم، توسعه‌ی سرمایه‌داری در اروپای مرکزی و

---

<sup>3</sup> Fernando Claudin, in his thoughtful book *The Communist Movement: From Comintern to Cominform* (Claudin, 1975, pp46-102) outlines this theoretical crisis, even if he tends to over-exaggerate it.

<sup>4</sup> Trotsky 1953, pp221-22. Lenin had also made this argument in contracted form in "Left-Wing" Communism an Infantile Disorder, in *Selected Works*, Lenin 1976b, p320.

غربی نه تنها شکل‌گیری لایه‌های پرولتاریا را تعیین نموده، بلکه هم چنین - و در نتیجه آن - بالاترین لایه، یعنی اشرافیت کارگری را به همراه زابده‌های آن در دیوان‌سالاری اتحادیه‌های صنفی و گروه‌های سوسیال-دموکراتیک پدید آورده است. همان دترمینیسمی که در روسیه بی‌کم‌و-کاست بوده و توده‌های مردم را برای یک قیام انقلابی به خیابان‌ها کشانده بود، در اروپای مرکزی و غربی، اما، به واسطه‌ی تمامی روبناهای سیاسی موجود که به خاطر توسعه‌ی فراتر سرمایه‌داری ایجاد شده، شکلی پیچیده به خود گرفته است. این امر سبب می‌گردد که اقدام توده‌ها آرام‌تر و محتاطانه‌تر شده، و از این رو برای یک حزب انقلابی اتخاذ استراتژی و تاکتیک‌هایی را ضروری می‌سازد که در مجموع باید بسیار پیچیده‌تر و درازمدت‌تر از برنامه‌ی بلشویک‌ها در دوره‌ی زمانی بین ماه مارس و نوامبر ۱۹۱۷ باشد.<sup>۵</sup>

این فرمول‌بندی به ویژه از این نظر واجد اهمیت است که در طی آن گرامشی از نگرش استراتژیک «روسی» در برابر دیدگاه مکانیکی بوردیگا که بر خالص نگاه داشتن حزب متمرکز بوده و بر گریزناپذیری «تحول» انقلابی اوضاع باور داشته، دفاع می‌کند. هم‌زمان، به نحوی بر فرق اساسی میان «شرق» و «غرب» تصریح می‌کند که در واقع به پیشینه‌ی تمایز مشهور وی در *دفترهای زندان* تبدیل می‌شود. گرامشی تأکید می‌کند که تفاوت را در این جا باید در وجود روبناهای سیاسی و اشرافیت کارگری جست-وجو نمود و جالب این که وی آن‌ها را معادل هم قرار می‌دهد. باید به یاد داشته باشیم که اشرافیت و دیوان‌سالاری کارگری به گفته‌ی فراموش‌ناشدنی زینوویف (و لنین) «کارگزاران بورژوازی [بودند که] که وظیفه داشتند که تا جنبش کارگری را به طور سیستماتیک تضعیف نموده و ویروس فرصت‌طلبی را در درون آن شایع سازند.» به عبارت دیگر، این‌ها «پیش‌قراولان امین بورژوازی امپریالیستی در اردوگاه طبقه‌ی کارگر بودند.»<sup>۶</sup> بنابراین، همان طور که لنین تأکید نموده بود، این‌ها باید از «اتحادیه‌های صنفی و جنبش‌های کارگران اخراج گردند.»<sup>۷</sup>

گرامشی به این نکته نیز اشاره می‌کند که در حالی که در کشور روسیه حزب هم رهبری اتحادیه‌های صنفی را به دست داشته و هم مبارزه بر علیه تزارسم را هدایت می‌نمود، در اروپای

<sup>5</sup> Gramsci 1978, "To Togliatti, Terracini and Others", pp199-200. There are two translations in English of this important letter [the other is by Derek Boothman in Gramsci 2014a]. I've used both for the purposes of this article.

<sup>6</sup> Zinoviev 1942.

<sup>7</sup> Lenin 1976b, pp320-21.

غربی اما «تقسیم کار فزاینده‌ای میان سازمان اتحادیه‌های صنفی و سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر شکل گرفته بود. در حوزه‌ی اتحادیه‌ی صنفی، گرایش‌ات رفرمیستی و سازش کارانه به شکل فزاینده‌ای گسترش یافته بود؛ به عبارت دیگر، نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا به تدریج تقویت می‌شد.»<sup>۸</sup>

به این دلیل بود که گرامشی هم در کنفرانس کومو و بعداً نیز در سال ۱۹۲۶ تأکید داشت که «سوسیال دموکراسی به‌رغم این که توانسته به میزان زیادی پایه‌های اجتماعی خود را در صفوف پرولتاریا حفظ کند، اما تا آن جایی که به ایدئولوژی و کارکرد سیاسی آن مربوط می‌شود، باید آن را به جای جناح راست جنبش طبقه‌ی کارگر به عنوان جناح چپ بورژوازی تلقی نمود.»<sup>۹</sup> اگرچه ممکن است که حزب سوسیالیست ایتالیا در ابتدا از درون جنبش کارگران سر برآورده باشد، اما از پس چالش‌هایی که در برابرش قرار گرفته بود برنیامده، در راستای معینی گسترش یافته، و در طی سال‌های سرخ ۱۹۲۰-۱۹۱۹ به میزان زیادی به آلتی در دست ایدئولوژی بورژوایی در میان پرولتاریای شمالی تبدیل گردید، که در این رابطه به ویژه باید به تبعیضات آن‌ها نسبت به «جنوبی‌ها» اشاره نمود.<sup>۱۰</sup> در حقیقت، این نکته به خوبی روشن می‌سازد که چرا حزب سوسیالیست ایتالیا و جریان دست‌راستی‌تر موسوم به حزب واحد سوسیالیست اقدام مشترک با حزب کمونیست را به شکل توهین آمیزی رد می‌کردند.<sup>۱۱</sup> از دیدگاه گرامشی حزب سازش کار سوسیالیست در وهله‌ی نخست ابزار هژمونی بورژوایی بوده و از این رو نخستین وظیفه‌ای که در برابر کمونیست‌ها قرار داشت این بود که هواداران کارگری این حزب را از آن جدا نمایند. در این جا وی در واقع بحث لنین را بازگو می‌کند که گفته بود که حزب کارگر بریتانیا «یک حزب کاملاً بورژوایی است، زیرا که اگرچه از بدنه‌ی کارگری برخوردار بوده، اما توسط مرتجعین رهبری می‌شود، و این‌ها بدترین نوع مرتجعین هستند، زیرا که دقیقاً براساس جوهر بورژوازی عمل می‌کنند. [حزب کارگر بریتانیا] یکی از سازمان‌های بورژوازی محسوب

<sup>8</sup> Gramsci 1978, "The Internal Situation of our Party and the Tasks of the Forthcoming Congress", p294.

<sup>9</sup> Gramsci 1978, Antonio Gramsci and Palmiro Togliatti, "The Italian Situation and the Tasks of the PCI ('Lyons Theses)", p359.

<sup>10</sup> Gramsci 1978, "Some Aspects of the Southern Question", p444.

<sup>11</sup> See, for example, Spriano 1976, pp347-48.

می‌گردد که علت وجودی آن فریب سیستماتیک کارگران با هم‌پاری‌نوسکه‌ها<sup>۱۲</sup> و شایدمان‌های<sup>۱۳</sup> بریتانیایی است.<sup>۱۴</sup>

البته جناح چپ به رهبری بوردیگا که خود سوسیال‌دموکراسی را با احزاب دست راستی در یک جا قرار می‌داد با ایده‌ی سوسیال‌دموکراسی به عنوان «جناح چپ» بورژوازی هیچ‌گونه مخالفتی نداشت، بلکه جناح راست به رهبری تاسکا، که از نظر گرامشی «انحلال-طلب» محسوب می‌شد، با این ایده به مخالفت برخاست. تاسکا بحث را این‌گونه مطرح می‌سازد که «[اگرچه] این نظر کاملاً درست است که ایدئولوژی سوسیال-دموکراتیک انعکاسی از نفوذ بورژوازی بر جنبش طبقه‌ی کارگر بوده... اما، این امر خصلت طبقاتی یا ساختار اجتماعی جنبش کارگران را زایل نمی‌کند، حتّاً اگر که این جنبش به دنبال سوسیال‌دموکراسی روانه شده باشد. از این رو، خواست من این است که این نکته بازمینی گردد...»<sup>۱۵</sup> گرامشی استدلال تاسکا را رد کرده و نماینده‌ی کمینترن نیز که در این نشست حضور داشت با او هم‌نظر بود: «این نکته کاملاً درست است که سوسیال-دموکراسی بعضاً از پایگاهی در میان پرولتاریا برخوردار بوده، اما به خاطر نقش سیاسی‌ای که اجرا می‌کند، جناح چپ بورژوازی به شمار می‌رود.»<sup>۱۶</sup> از این رو وظیفه این بود که این جریان را در نهایت «متلاشی» ساخت، یعنی آن بخش‌هایی از طبقه‌ی کارگر را که کماکان صادقانه حمایت می‌کردند از آن جدا نمود.

استدلال گرامشی، فارغ از این که گونه‌شناسی سوسیال‌دموکراسی چه باشد، این است که «در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری، طبقه‌ی حاکم از دخایر سیاسی و تشکیلاتی‌ای بهره‌مند است که مثلاً طبقه‌ی حاکم در روسیه فاقد آن بود. مفهوم این سخن این است که جدی‌ترین

---

<sup>۱۲</sup> Gustav Noske از رهبران حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و نخستین وزیر دفاع در جمهوری وایمار که مسئولیت قیام اسپارتاکیست‌ها را در سال ۱۹۱۹ به عهده داشت. (م)

<sup>۱۳</sup> Philipp Heinrich Scheidemann از رهبران حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و دومین رییس حکومت در جمهوری وایمار بود. (م)

<sup>۱۴</sup> Lenin 1967, speech on affiliation to the British Labour Party, Second Congress of the Third International, 1920, pp183-4.

این گفته، روایت متفاوتی از تأکید بر همان مفهوم دوگانه‌ی «حزب بورژوایی کارگران» یا «حزب بورژوایی کار» است که البته این پرسش را بی‌پاسخ می‌گذارد که آیا این سازمان‌ها احزاب کارگری یا رهبریت بورژوایی بوده، یا این که احزاب بورژوایی هستند که طبقه‌ی کارگر در آن‌ها عضویت دارد. (برای کاربُرد مفاهیم دوگانه نگاه شود به مطلبی از لنین با عنوان «امپریالیسم و شکاف در سوسیالیسم»)

<sup>۱۵</sup> Tasca in Gramsci 1978, "Minutes of the Political Commission Nominated by the Central Committee to Finalize the Lyons Congress Documents", p326.

<sup>۱۶</sup> Gramsci 1978, "Minutes of the Political Commission...", p338.



بحران‌های اقتصادی نیز الزاماً دارای پی‌آمدهای فوری در حوزه‌ی سیاسی نخواهد بود.<sup>۱۷</sup> اگرچه، گرامشی در نامه‌ی مورخ ۹ فوریه میان روسیه و اروپای مرکزی و غربی تفاوت می‌گذارد، اما او در جاهای دیگر اروپا را به دو بخش پیش‌رفته و «کشورهای پیرامونی» شامل ایتالیا، لهستان، اسپانیا، و پرتغال (و حتی فرانسه)، تقسیم‌بندی می‌کند که در آن «لایه‌ی وسیعی از طبقات میانی در حدّ واسط پرولتاریا و سرمایه‌داری پخش شده است: طبقاتی که به دنبال پیاده کردن، و به میزان معینی پیاده کردن موقیماً میز سیاست‌های خود بوده، سیاست‌هایی که اگرچه اغلب بر لایه‌های وسیعی از پرولتاریا تأثیرگذار بوده، ولی به ویژه توده‌های دهقانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.»<sup>۱۸</sup> از دیدگاه گرامشی، اگرچه ایتالیا در پیرامون قرار داشته، اما همان‌گونه که در بحث‌اش با بوردیگا دیده‌ایم، به عنوان بخشی از «اروپای غربی و مرکزی» کماکان از برخی از ویژه‌گی‌های جوامع پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری نیز برخوردار می‌باشد.<sup>۱۹</sup>

بنابراین، از نظر گرامشی لازم است که مارکسیست‌ها میان جوامع سرمایه‌داری توسعه‌یافته‌تر و کم‌تر توسعه‌یافته فرق قایل شوند – دگرسانی‌هایی که اتفاقاً از اهمیت زیادی برخوردار است. با این وجود، اما این گونه تفاوت‌های جغرافیایی-سیاسی به مفهوم کاربرد نداشتن دیدگاه‌های روسی در ایتالیا – یا در جوامع «سرمایه‌داری پیش‌رفته» – نبوده، بلکه بر عکس، به این معناست که از اهمیت بیش‌تری برخوردارند. برخلاف لنین که سعی داشت تا بر هم‌سانی استراتژی مورد نیاز برای شرق و غرب تأکید کند، بحث گرامشی اما این بوده که استراتژی لنینیستی نیاز به رشد و توسعه در ابعادی دقیق‌تر داشته، دقیقاً به این دلیل که رفرمیسم نهادینه و رشد پیچیده‌ی سرمایه‌داری اوضاع را بیش از پیش بغرنج و متفاوت ساخته است. این کاری بود که وی پس از بازگشت از روسیه خود را به انجام آن موظف ساخت.

### محدودیت‌های استراتژی سیاسی

سیاست جبهه‌ی متحد یکی از نکات محوری در ایده‌های استراتژیک گرامشی بود که پس از کنگره‌ی سوم انترناسیونال سوم اتخاذ شده و در کنگره‌ی چهارم به طور مبسوط تشریح گردید – البته باید اضافه نمود که این تاکتیک خود نیاز به «توسعه در ابعادی دقیق‌تر داشت». بر مبنای

<sup>17</sup> Gramsci 1978, "A Study of the Italian Situation", p408.

<sup>18</sup> *ibid.*, p409.

<sup>19</sup> Walter Adamson divides Gramsci's typology into a geographic division between East and West and three socio-political categories of Advanced Capitalist, Transitional and Peripheral societies. The result is thus six "types" of society. See Adamson 1980, p89.

این تاکتیک، در شرایطی که حزب کمونیست در اقلیت قرار داشته و در وضعیت دفاعی به سر می‌برد (یعنی همان وضعیتی که کمونیست‌های ایتالیایی پس از پیروزی فاشیست‌های موسولینی در ۱۹۲۲ در آن به سر می‌بردند)، باید با احزاب بزرگ‌تر که از حمایت بخش‌های بزرگی از طبقه‌ی کارگر برخوردارند دست به فعالیت مشترک بزنند.

اختلاف‌های نظری [میان] گرامشی [و بوردیگا] صرفاً بر سر استراتژی در رابطه با حزب سوسیالیست نبوده، بلکه هم چنین ارزیابی آن‌ها از فاشیسم، پدیده‌ای که هنوز به درستی در کمینترن تئوریزه نشده بود، را نیز شامل می‌شد. گرامشی فاشیسم را به عنوان یک حرکت تازه همواره جدی می‌گرفت، در حالی که از نظر بوردیگا، فاشیسم اساساً تفاوتی با دیگر نحلّه‌های حاکمیت ارتجاعی بورژوازی نداشت. گرامشی در سال ۱۹۲۰ و در تقابل [آشکار با نحوه‌ی برخورد بوردیگا] مطرح نموده بود که اگر پرولتاریا قدرت را به دست نگیرد ایتالیا با «ارتجاع سهمگینی از سوی طبقات دارا و کاست حکومتی [رو-به-رو می‌شود]. برای به بردگی کشاندن پرولتاریای صنعتی و کشاورزی از هیچ گونه خشونت‌ی فروگذار نخواهد شد: تلاش خواهد شد که تا یک بار و برای همیشه سازمان مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر در هم شکسته شود...»<sup>۲۰</sup> وی در طول سال‌های بعد از این توانست که یک ارزیابی بدیع از فاشیسم به عنوان جنبش خُرده-بورژوازی در حال زوال، تجدید حیات وحشیانه‌ی عوام و جهان‌نگری بربرمنشانه، و سرانجام به عنوان «خدمت‌گزار سرمایه‌داری و زمین‌داری» و «مأمور سرمایه‌داری» ارایه دهد.<sup>۲۱</sup> اگر اقامت در روسیه از نظر تئوریک بر گرامشی اثر گذاشته بود، پیروزی فاشیسم، اما، چنان شوکی به وی وارد ساخته بود که توانست اهمیت تعیین‌کننده‌ی این تحولات استراتژیک را به روشنی ببیند. در این چنین شرایط نوینی بود که دست‌یابی به وحدت طبقه‌ی کارگر برای او به ضرورتی عاجل بدل گردید.

گرامشی نیز مانند بسیاری از مارکسیست‌های کلاسیک بر این باور بود که آگاهی طبقه‌ی کارگر بیش از آن که حاصل کار آموزشی خالص باشد در مسیر مبارزه به دست می‌آید. هدف از سیاست جبهه‌ی متحد این بود که طبقه‌ی کارگر را در حول مبارزات مشخص متحد ساخته، تا با این کار بتوان بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر را به سمت حزب کمونیست جذب نمود. گرامشی پس از آن که این استدلال را پذیرفت، آن گاه سمت‌گیری وی در این دوره تماماً در راستای ایجاد

<sup>20</sup> Gramsci 1977, "Towards a Renewal of the Socialist Party", p191.

<sup>21</sup> Gramsci 1977, "The Monkey People", p374.

وحدت طبقه‌ی کارگر در عمل بود. وی نام *اتحاد*<sup>۲۲</sup> را برای ارگان رسمی حزب به عنوان بازتاب این چنین سیاستی پیش‌نهاد نمود.<sup>۲۳</sup>

در مقابل، بوردیگا در *تزه‌های رُم* خویش بر علیه تاکتیک جبهه‌ی متحد به مجادله می‌پردازد.<sup>۲۴</sup> هنگامی که گرامشی و بوردیگا برای دومین بار در کنفرانس کومو برخورد نمودند، موضوع بحث بر سر شکل مشخصی از جبهه‌ی متحد بود که در شعار برای ایجاد «بلوک کارگران و دهقانان» یا «حکومت کارگران و دهقانان» تجلی می‌یافت؛ شعاری که بنا به متن صریح *تزه‌هایی در باره‌ی تاکتیک‌های کمیترن* «به طور اجتناب‌ناپذیری از تمامیت تاکتیک جبهه‌ی متحد» نتیجه می‌شود.<sup>۲۵</sup> *تزه‌های رُم* و قطعنامه‌های جناح چپ در کنفرانس کومو این ایده را به گلی رد نمود، اما مبارزه‌ی انتخاباتی که زیر عنوان وحدت پرولتری<sup>۲۶</sup> دوشادوش ترزینی به راه افتاد، کاربست عملی آن بود.

گرامشی در کنفرانس کومو خطوط اصلی سمت‌گیری جدید حزب را در راستای شعار «حکومت کارگران و دهقانان» ترسیم نمود. به نظر وی، سیاست هم‌سویی با بوروکراسی و اشرافیت کارگری در شمال بر علیه [طبقه‌ی کارگر در] جنوب، یک سیاست بورژوازی مقتضح بود. گرامشی مدعی بود که تلاش طبقه‌ی کارگر برای جلب حمایت دهقانان یک امر حیاتی بوده، موضعی که وی از دوره‌ی *نظم نوین*<sup>۲۷</sup> حفظ نموده بود.

[در طی بحث در کنفرانس کومو] بوردیگا با خطاب به گرامشی و تأکید مجدد بر موضع انزواطلبی خود می‌پرسد که «چرا باید به جای صرفاً حزب کمونیست آن را یک «بلوک» بنامیم؟ آیا مسئله‌ی اتحاد میان کارگران و دهقانان در برنامه‌ی حزب کمونیست قید نشده است؟» گرامشی در پاسخ می‌گوید که:

مسایل را باید به نحوی با توده‌ها در میان گذاشت که حتّاً برای به حرکت درآوردن عقب‌مانده‌ترین بخش‌ها نیز مؤثر باشد. نمی‌توان انتظار داشت که تمامی کارگران بتوانند

---

<sup>22</sup> *L'Unità*

<sup>23</sup> Spriano dates this plan and proposal in September 1923 as the first concrete example of a turn in the PCI's work. See Spriano 1976, pp298-299.

<sup>24</sup> Cammett 1967, p161.

<sup>25</sup> Riddell (ed.) 2011, p1159. For a short summary of the debate, see Riddell's "Editorial Introduction", pp20-27.

<sup>26</sup> *Unità proletaria*

<sup>27</sup> *Ordine Nuovo*

کُل روند تحوّل انقلابی را به سادگی درک کنند... وظیفه‌ی ما این است که این گونه ذهنیت‌ها را دریافته، و برای غلبه بر آن راه‌های مناسب پیدا کنیم... مثلاً، اگر یک نفر از جمع حاضر به دهکده‌ی من رفته و در مورد «مبارزه بر علیه سرمایه‌داران» صحبت کند، اهالی دهکده به او خواهند گفت که در ساردینیا «سرمایه‌داران» وجود ندارد. در حالی که ما نیاز داریم که همین روستایی‌ها را نیز جذب کنیم. با توجه به شرایطی که توسط فاشیسم ایجاد شده، این امکان وجود دارد که بتوان یک حرکت توده‌ای ضد-ارتجاعی را در جنوب به راه انداخت. اما، برای انجام این کار ابتدا لازم است که حمایت این توده‌ها را به دست آورد، و این امر تنها در صورتی ممکن خواهد بود که در مبارزاتی که آن‌ها برای کسب دست‌آوردها و مطالبات روزمره‌ی خود به راه می‌اندازند شرکت نماییم. شعار حکومت کارگران و دهقانان باید در خدمت گرد هم آوری و ترکیب این مبارزات خرد در زیر چتر یک برنامه قرار داشته باشد که حتّاً عقب‌مانده‌ترین بخش‌های توده‌ها نیز بتوانند آن را درک کنند.<sup>۲۸</sup>

از دیدگاه گرامشی، این شعار یک شیوه‌ی همه-فهم جهت مطرح نمودن مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریایی و دهقانی بود. بنا به یکی از فرمول‌بندی‌های کمینترن، به این شعار نباید به عنوان «فازی از گذار دموکراتیک در نظر گرفته شده بلکه باید صرفاً به مثابه شیوه‌ای از تهییج و بسیج انقلابی» نگریسته شود.<sup>۲۹</sup> برخلاف جناح راست تاسکا، گرامشی باور نداشت که «بتوان یک حکومت کارگری و دهقانی را بر پایه‌ی پارلمان بورژوایی برپا ساخت».<sup>۳۰</sup> از نظر گرامشی این امر موجب «انحرافات» جدی خواهد شد. اما، اختلاف نظر با بوردیگا دارای زاویه‌ی کاملاً مختلفی بود. گرامشی بر این باور بود که ارتباط با طبقات خلقی باید حفظ شده و چشم‌اندازهای مارکسیستی را باید به نحوی برای آن‌ها توضیح داد که بتوانند به راحتی درک کنند. تولیاتی بعداً این مناظره را بدین صورت خلاصه نمود: بوردیگا بر این باور بود که حزب آماده خواهد بود که تا «در یک لحظه‌ی معینی در آینده به فراخوان برای رهبری طبقه‌ی کارگر در تهاجم نهایی جهت کسب قدرت پاسخ دهد»، در حالی که از نظر گرامشی حزب موظف است که «در تمامی مراحل بینابینی» هم‌راه طبقه‌ی کارگر باشد.<sup>۳۱</sup>

<sup>28</sup> Gramsci 1978, "Gramsci's Intervention at the Como Conference", pp253-254.

<sup>29</sup> Quoted in Spriano 1976, p355. (My translation – RD.)

<sup>30</sup> Gramsci 1978, "The Party's First Five Years", p391.

<sup>31</sup> Quoted in Gramsci 2014a, "General Introduction" by Derek Boothman, p30.

از دید گرامشی، انقلاب همواره يك پروسه بوده است. وی چند سال پیش تر نوشته بود که «انقلاب معجزه گری نبوده، بلکه يك روند دیالکتیکی در تحولات تاریخی است.»<sup>۳۲</sup> حال وی توانسته بود که این ایده را با استراتژی و تاکتیک‌های يك لنینیسم منعطف ترکیب نموده که بیان گر سیاست ائتلاف چند گانه و تغییرات سریع در سمت گیری بوده است. وی در سال ۱۹۲۵ نوشت که «رفیق لنین به ما آموخته است که برای شکست دادن دشمن طبقاتی، دشمنی که بسیار قوی بوده و ابزار و ذخایر بسیاری را در خدمت داشته، باید از هر شکافی در صفوف آن بهره برداری نموده و از هر متحد بالقوه، حتا اگر متحدی متزلزل، در نوسان یا موقتی باشد، استفاده نمود.»<sup>۳۳</sup> همان گونه که گرامشی خود اشاره می کند، این برداشت وی حاصل مستقیم بحث لنین در کتاب بیماری کودکی «چپ گرایی» در کمونیسم<sup>۳۴</sup> می باشد که می گوید که «دشمن قوی تر را تنها با به کار بردن بیش ترین تلاش، و با استفاده ی تمام عیار، سنجیده، محتاطانه، ماهرانه و اجباری از هر رخنه ای، حتا کوچک ترین رخنه در صفوف دشمن، و از هر گونه اختلاف منافع در میان بورژوازی ها در کشورهای مختلف و در میان گروه های مختلف یا گونه های مختلف بورژوازی در درون هر کشوری، و هم چنین با استفاده از هر فرصت ممکن برای جذب يك متحد توده ای، ولو این که متحدی موقتی، در نوسان، ناپایدار، غیرقابل اتکاء و مشروط بوده، می توان شکست داد.» در واقع، لنین در این جزوه ی مهم تصریح نموده بود که «سراسر تاریخ بلشویسم، چه در پیش و چه پس از انقلاب اکتبر، مملو از نمونه هایی از تغییر خط مشی، اتخاذ تاکتیک های آشتی جویانه و سازش با احزاب دیگر، حتا احزاب بورژوایی، می باشد.»<sup>۳۵</sup> گرامشی در نامه ی ۹ فوریه ی خود این گونه توضیح می دهد که:

تردیدی ندارم که شرایط به شکل جوشانی انقلابی بوده و بنابراین حزب ما در يك برهه ی زمانی معین اکثریت را در کنار خود خواهد داشت؛ اما اگر این مرحله به لحاظ زمانی به اندازه ی لازم به طول نکشد، آن گاه بی شک در مرحله های بعدی وضعیت غامض خواهد شد، امری که نیاز به آن خواهد داشت که ما با دقت معینی اوضاع را پیش بینی نموده تا

<sup>32</sup> Gramsci 1977, "Development of the Revolution", p92.

<sup>33</sup> Quoted in Coutinho 2012, p37.

<sup>34</sup> که اتفاقاً بوردیگا یکی از آن هایی بود که در بحث لنین مورد هدف قرار گرفته بودند.

<sup>35</sup> Lenin 1976b, pp335-336.

بتوانیم به موقع دست به مانورهای مناسب زده و مرتکب اشتباهاتی نشویم که منجر به تأخیر در تجارب پرولتاریا می‌گردد.<sup>۳۶</sup>

### ائتلاف‌ها، رسته‌باوری و شوراه

مفهوم زمان‌مندی سیاسی متشکل از مراحل مختلف، یک نکته‌ی کلیدی برای درک روایت گرامشی از لنینیسم است.<sup>۳۷</sup> این چنین مفهومی از مراحل زمینه را برای پذیرش این نکته فراهم می‌سازد که حزب در طی روند مبارزه‌ی سیاسی احتمالاً وارد یک رشته از ائتلاف با نیروهای سیاسی مختلف خواهد شد. اگرچه از نظر گرامشی اتحاد میان کارگران و دهقانان یک ائتلاف استراتژیک بوده، اما این ائتلاف در مراحل مختلف می‌تواند اشکال کاملاً متفاوتی داشته باشد، همان گونه که حزب‌ها و نهادهای گوناگون پدیدار شده، رشد و توسعه یافته و از بین می‌روند – دقیقاً مانند این که طبقه‌ی کارگر ممکن است که صرفاً در یک حزب واحد و یا نهاد توده‌ای متشکل نشده، بلکه بین حزب‌های رقیب تقسیم شده باشد (این مفهومی است که گرامشی بعدها آن را به عنوان «جنگ موضعی» فرمول‌بندی نمود).<sup>۳۸</sup>

بدین ترتیب است که گرامشی در گفتار مشهور خویش با عنوان «برخی از جوانب مسئله‌ی جنوب» می‌نویسد که: «پرولتاریا می‌تواند به طبقه‌ی پیش‌رو و مسلط بدل شود مادامی که با موفقیت شبکه‌ای از ائتلاف طبقاتی را ایجاد نماید که فرصت بسیج اکثریت زحمت‌کشان را بر علیه سرمایه‌داری و دولت بورژوازی برای وی فراهم می‌سازد». برای مثال، این امر با تبدیل خواسته‌های دهقانان «از نقطه‌نظر اجتماعی به بخشی از تقاضاهای خود؛ شناخت و درک خواسته‌های طبقاتی آن‌ها؛ الحاق خواسته‌های آن‌ها به برنامه‌ی انقلابی گذار؛ و قرار دادن این خواسته‌ها در جمع اهدافی که برای آن مبارزه می‌کند» امکان‌پذیر خواهد بود.<sup>۳۹</sup> پرولتاریا برای انجام این

---

<sup>36</sup> Gramsci, "Letter to Togliatti, Terracini and Others", in Gramsci 2014a, p230. See also Gramsci's discussion of phases in Gramsci 1978, "A Study of the Italian Situation", pp409-410.

<sup>37</sup> Spriano notes its central importance in his history; Spriano 1976, p33-334.

<sup>38</sup> سپریانو به این نکته اشاره می‌کند که گرامشی دست‌کم در دوره‌ی زمانی کنفرانس کومو، با باور به این که وضعیت کماکان انقلابی بوده، به نقشی که حزب می‌توانست به طور مستقل بازی کند بیش از اندازه بها داده بود. نگاه شود به:

Spriano 1976, p345.

<sup>39</sup> Gramsci 1978, "Some Aspects of the Southern Question", p443.

مهم نیازمند آن است که «خود را از قید تمامی پس مانده‌های صنف‌باوری، و هر گونه تعصب و قشریت سندیکالیستی رها سازد.»<sup>۴۰</sup>

این چنین تحولی نیازمند تحلیلی مشخص و دقیق از شرایط موجود است. در واقع، آن بخش از آثار گرامشی که در بین سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۴ نوشته شده سرشار از این گونه تحلیل‌های مشخص از انواع نیروهای پویه‌آفرین بخش‌های طبقاتی و اهمیت گروه‌بندی‌ها و احزاب مختلف است. گرامشی در نامه‌ای به کمونیست‌های جوان - که عنوان آن «چه باید کرد؟» بود - اهمیت این گونه بررسی و زمینه‌یابی‌ها را مطرح می‌سازد. وی با این پرسش آغاز می‌کند که «جنبش کارگران ایتالیا چگونه به شکست کشیده شد؟» این پاسخ که گویا شکست به خاطر عدم وجود یک حزب انقلابی بوده پاسخی نارساست زیرا که خود پیشاپیش پرسش دیگری را دربر دارد و آن این است که: علت عدم وجود یک حزب انقلابی چه بوده است؟ کسانی که پاسخ کلیشه‌ای به اصطلاح «فقدان یک حزب انقلابی» را برای دلیل ارایه می‌دهند - که البته بنا به تعریف همیشه می‌تواند درست باشد - به مشکلات عملی بر سر راه ایجاد چنین سازمانی که بر زمینه‌ای بسیار عینی‌تر با در نظر گرفتن مجموعه‌ی روابط اجتماعی آغاز می‌گردد، به اندازه‌ی کافی بها نمی‌دهند. [در عوض، آیا بهتر نیست که پرسش را این گونه مطرح سازیم که] «از نقطه نظر انقلابی چرا احزاب پرولتری ایتالیا همواره در ضعف بوده‌اند؟... [واقعیت این است که] این احزاب هیچ گونه شناختی نسبت به شرایط عینی محیط فعالیت خویش نداشتند؛ این‌ها میدانی را که قرار بود در آن با دشمن نبرد کنند نمی‌شناختند.» به علاوه، مشکل رهبری در عین حال مشکلات طبقاتی را نیز شامل می‌شد؛ دو معضلی که یکی را بدون درک دیگری نمی‌توان درک نمود. نکته‌ای که به ویژه باید به آن توجه نمود این است که احزاب انقلابی نتوانسته بودند ایدئولوژی خود را درون طبقه‌ی کارگر اشاعه دهند، و از این رو طبقه‌ی کارگر فاقد ایدئولوژی خاص خود بوده، و در عوض نه تنها از خورجین ایدئولوژی سازش کاران بلکه فاشیست‌ها نیز سر در آوردند.<sup>۴۱</sup> این نوع نگرش در تضاد کاملاً آشکار با رویکرد تروتسکی در برنامه‌ی گذر قرار دارد که وی تا بدان جا پیش می‌رود که مشکل انقلاب کارگران را به مشکل رهبری کاهش می‌دهد.<sup>۴۲</sup>

<sup>40</sup> ibid., p448.

<sup>41</sup> Gramsci 1978, "What is to be Done?", pp169-171.

<sup>42</sup> See Fernando Claudin's compelling and rather Gramscian critique of Trotsky in Claudin 1975, pp79-80.

نفوذ اندیشه‌ی لنین را به راحتی می‌توان در تأکید گرامشی بر تحلیل مشخص از شرایط موجود در راستای برقراری هژمونی طبقه‌ی کارگر از طریق سازو-کاری از ائتلاف‌ها مشاهده نمود. در واقع این بحث ادامه‌ی همان بحث رهبر روسی در جزوه‌ی معروف خود به نام چه باید کرد؟ است. لنین دو دهه پیش‌تر [از گرامشی] گفته بود که «سوسیال دموکرات‌ها برای این که بتوانند آگاهی سیاسی را به درون طبقه‌ی کارگر ببرند باید به میان تمامی طبقات جامعه بروند. آن‌ها باید که واحدهای ارتش خود را به همه سو گسیل کنند.»<sup>۴۳</sup> در حقیقت «طبقه‌ی کارگر» تنها زمانی به آگاهی اصیل سیاسی دست خواهد یافت که برای پاسخ به هر گونه ظلم، سرکوب، خشونت، و تجاوز بر علیه هر طبقه‌ای آموزش دیده باشد... آن‌هایی که سعی دارند تا توجه، مشاهدات، و آگاهی طبقه‌ی کارگر را منحصرأ، یا حتاً عمدتأ، تنها معطوف به خود سازند سوسیال دموکرات نیستند [یعنی، مارکسیست نیستند].<sup>۴۴</sup>

در این جا، لنین سعی دارد که تا بر تقدّم خواسته‌های سیاسی و استقلال آن‌ها از خواسته‌های مستقیم اقتصادی تأکید نماید. نباید فراموش کرد که شعارهای بلشویک‌ها در ۱۹۱۷ عبارت بود از «نان، صلح، زمین» و «انتقال تمام قدرت به دست شوراه‌ها» - یعنی طرح خواسته‌های سیاسی به شکل غیر-طبقاتی (اگرچه با محتوای طبقاتی، مثلاً، در مورد زمین از «محتوای دهقانی» برخوردار بود). حزب با این شیوه خواهد توانست که متحدین خود را همراه ساخته، و به این خاطر بود که گرامشی بعداً از ایده‌ی هژمونی به عنوان «بزرگ‌ترین مایه‌گذاری» لنین نام برد.<sup>۴۵</sup>

از دیدگاه گرامشی، چنین سازو-کار ائتلافی به آن چه که بعداً به عنوان «جبهه‌ی خلق» زبانزد گردید هیچ گونه شباهتی نداشت. در ائتلاف موسوم به «جبهه‌ی خلق» حزب به دنبال ایجاد همبستگی با بورژوازی لیبرال یا اشرافیت کارگری می‌بود؛ یعنی همان تهدیدی که از سوی جناح راست حزب به رهبری تاسکا در میان بود، که اگر چه صراحتاً خواهان «یک بلوک بورژوا-پرولتری جهت به اصطلاح حذف قانونی فاشیسم [نبوده]، دست کم به دنبال یک تاکتیک واقماً انفعالی بدون هیچ گونه مداخله‌ی جدی از سوی حزب بود تا بدین ترتیب به بورژوازی فرصت دهد که از پرولتاریا به عنوان سیاهی-لشکر انتخاباتی بر علیه فاشیسم استفاده کند.»<sup>۴۶</sup> در عوض،

<sup>43</sup> Lenin 1976a, "What is to Be Done?" in *Selected Works*, Progress, Moscow, p154.

<sup>44</sup> *ibid.*, p145. As Lars Lih has shown, the basis for this attitude actually can be found in the Erfurt program's "hegemony" scenario. See Lih 2008, pp96-101.

<sup>45</sup> Gramsci 2014b, Notebook 2, p187; Notebook 4, §38, pp464-65. Gramsci directly echoes this argument in "Elements of the Situation", in Gramsci 1978, p308.

<sup>46</sup> Gramsci 1978, "The Internal Situation and Our Party and the Tasks of the Forthcoming Congress", p303.



ائتلاف‌هایی که مدّ نظر بود بر پایه‌ی کار مشترک و مبارزه برای خواسته‌های فوری قرار داشته، که سرانجام «پرولتاریا را به موضع مستقل به عنوان يك طبقه‌ی انقلابی بازگردانده؛ از نفوذ طبقات، گروه‌ها و احزاب ضد-انقلابی رها ساخته؛ و قادر می‌سازد که رهبری تمامی نیروهایی را به دست بگیرد که می‌توان آن‌ها را در مبارزه بر علیه سرمایه‌داری بسیج نمود.»<sup>۴۷</sup>

در این جا آن چه که به ویژه از اهمیت برخوردار بوده نقش گروه‌هایی است که موضعی چپ‌تر از سوسیال دموکراسی اتخاذ نمودند، که فقط هم مختص به ترزینی نبوده و گروه‌های دیگری مانند جناح چپ حزب خلق را نیز شامل می‌شد که به طور عمده يك حزب دهقانی بود. بار دیگر میان گرامشی و بوردیگا بر سر این موضوع نیز مجادله بالا گرفت. از نظر بوردیگا این ائتلاف‌ها چیزی جز فرسایش بدون ضرورت خلوص انقلابی‌ی حزب نبوده در حالی که از نظر گرامشی، حتّاً اگر این گروه‌ها تنها نماینده‌ی اقلیتی از طبقه‌ی کارگر و دهقانان بوده باشند، کماکان اهمیت داشته زیرا که به مفهوم گسستی در سیستم هژمونی بورژوایی بوده که به توسط حزب سوسیالیست ایتالیا نمایندگی می‌شد. نادیده گرفتن و به حال خود رها ساختن این ریزش‌ها – که از نظر سیاسی بخش‌های مترقی‌تر جنبش بوده، حتّاً اگر که الزاماً به طور استراتژیک مهم‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر نباشند – این خطر را دارد که این گروه‌ها بار دیگر به درون شبکه‌ی بورژوایی بازگردانده شوند.

این ائتلاف‌ها می‌تواند اشکال متفاوتی مانند تظاهرات، مبارزه‌ی انتخاباتی، و میتینگ‌های مشترک به خود بگیرد. اما، یکی از مهم‌ترین شکل‌هایی که این ائتلاف به خود گرفت ایجاد شوراهای کارگران و دهقانان بود.<sup>۴۸</sup> از نظر گرامشی انقلاب کماکان يك روند توده‌ای بوده که توسط طبقه هدایت شده و وی کماکان به «ظرفیت نوآوری و خلاقیت توده‌های کارگری» باور داشت.<sup>۴۹</sup> نتیجه‌ای که گرامشی می‌گیرد این است که از موضع لنینیسم «حزب، طبقه‌ی [کارگر] را از

---

47 Gramsci 1978, "Elements of the Situation", p308. See also Gramsci's critique of the German communists Brandler and Thalheimer in the 9 February letter, "To Togliatti, Terracini and Others" in Gramsci 2014a, p193.

48 Some see Gramsci's emphasis on this as a reflection of his continued Left-Communist approach to the united front, i.e. emphasising the united front "from below". See Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, "General Introduction" in Gramsci 1971, plxxiii. However, Trotsky was to make a similar argument in his writings on Germany. See Trotsky 1971, pp193-199.

49 Gramsci 1978, "Once Again on the Organic Capacities of the Working Class", p419.

طریق سازمان‌های توده‌ای رهبری می‌کند، و بنابراین یکی از وظایف اساسی حزب ایجاد سازمان‌های توده‌ای می‌باشد؛ در مقابل، برای چپ افراطی چنین معضلی موجودیت ندارد.<sup>۵۰</sup> وی در نامه‌ی نهم فوریه خطاب به دسته‌بندی «میانه» می‌نویسد که حزب کاملاً منفعل باقی مانده و هیچ تلاشی برای «انگیزه دادن به توده‌ها» به خرج نداده:

خطای حزب این بوده که بر مسئله‌ی سازمان‌دهی حزبی، آن هم به طور انتزاعی، متمرکز گشته که در آن هنگام صرفاً به مفهوم ایجاد دم-و-دستگاهی متشکل از يك تعداد کارمند بود که تنها می‌باید نسبت به ایده‌ی رسمی حزب مؤمن باشند. آن زمان این باور وجود داشته و کماکان نیز وجود دارد که گویا/تقلاب صرفاً منوط به وجود يك چنین سازمانی بوده، و این که وجود چنین چیزی صرفاً قادر است که انقلاب برپا کند. حزب فاقد هر گونه برنامه‌ی مشخص برای فعالیت منظم تهییجی و تبلیغی بوده، امری که نیاز به توجه کامل ما داشته تا از این طریق بتوانیم متخصصین واقعی را در این زمینه تربیت کنیم. ما، بدون استفاده از فرصت‌های بی‌شماری که به دست می‌آمد، هیچ تلاشی به خرج ندادیم که تا در میان توده‌ها این امکان را به وجود بیاوریم که خود را با همان مفاهیمی بیان کنند که حزب کمونیست به کار می‌گیرد.<sup>۵۱</sup>

این بحث در واقع ادامه‌ی بحث پیش‌تر وی پیرامون شوراهای کارخانه است که «توده‌ها را از [کارگران به تولیدکننده‌ها] تبدیل می‌سازد. «اگر هراسی از شنیدن روضه‌خوانی‌های وامصبیتای نظم نوین/یسم<sup>۵۲</sup> در میان نبود، می‌گفتم که یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که امروزه، به ویژه در کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری [فرانسه، آلمان، انگلستان]، با آن رو-به-رو هستیم مسئله‌ی شوراهای کارخانه و کنترل کارگری به عنوان مبنایی برای سازمان‌یابی مجدد طبقه‌ی پرولتاریا می‌باشد.»<sup>۵۳</sup> پس، مشخص است که قرار نبوده که این نهادهای غیر-حزبی نتیجه‌ی سازمان‌یابی پرولتاریا باشند، بلکه خود باید به عنوان زمینه-ساز باز-آرایی طبقه‌ی کارگر عمل کنند. وی

<sup>50</sup> Gramsci 1978, "The Party's First Five Years", p395.

<sup>51</sup> "To Togliatti, Terracini and Others", in Gramsci 2014a, p225.

<sup>52</sup> *Ordine Nuovo*-ism

<sup>53</sup> Gramsci 1978, "A Study of the Italian Situation", p410.

حدود یک دهه پس از این، تروتسکی بحث مشابهی را در نوشته‌های خود پیرامون فرانسه مطرح می‌سازد. نگاه شود به:

"For Committees of Action! Not the People's Front!" in Trotsky 1979, pp129-134.

همان بحثی را باز گو می کند که در دوره‌ی «سال‌های سرخ» مطرح کرده بود که «شورا يك طبقه است، يك نهاد اجتماعی است... به این خاطر است که شورا در عمل به وحدت طبقه‌ی کارگر می‌انجامد. شورا همان شکل و انسجامی را به توده‌ها می‌دهد که آن‌ها در سازمان عمومی جامعه دارند. تمامی مشکلاتی را که در ذات تشکیلات يك دولت پرولتری می‌توان دید، ذاتی سازمان شوراها نیز می‌باشد. ایده‌ی شهروند در یکی راه را برای مفهوم رفیق در دیگری هموار می‌سازد.»<sup>۵۴</sup> گرامشی در این جا می‌خواهد که لایه‌ای از فعالین میانی را ایجاد کند که برخی از آن‌ها حتا می‌توانند از میان مبارزین غیر-حزبی باشند. در درون شورا، کارگر به يك «تولید کننده» تبدیل می‌شود:

[کارگر] به نقش خویش در روند تولید، در تمامی سطوح آن، از سطح کارگاه تا سطح ملی و جهانی آن، آگاهی یافته است. وی در این نقطه‌ی زمانی طبقه‌ای را که به آن تعلق دارد می‌شناسد؛ وی کمونیست می‌شود، زیرا که دریافته است که تولیدگری نیازی به مالکیت خصوصی ندارد؛ او يك انقلابی می‌شود، چون که دریافته است که سرمایه‌دار، یعنی صاحب ملك خصوصی، چیزی جز يك دست عاطل نبوده و وبال گردن روند تولید است که باید از میان برداشته شود. در این نقطه‌ی زمانی است که وی مفهوم «دولت» را درمی‌یابد، یعنی او به سازمان پیچیده‌ی جامعه، به شکل عینی جامعه اشراف پیدا می‌کند، زیرا که [جامعه] چیزی جز يك دستگاه غول‌آسای تولید نیست که - از طریق تمامی حلقه‌ها و روابط بدیع و برتر و کارکردهای ذاتی خود - بازتاب دهنده‌ی حیات کارگاه می‌باشد.<sup>۵۵</sup>

گرامشی در آثار بعدی خویش بر این باور بود که در همه‌ی شوراها و کمیته‌هایی که وی پیش‌نهاد می‌کند، نه فقط آن‌هایی که در کارخانه‌ها ایجاد می‌شوند، بلکه آن‌هایی هم که با مشارکت عمومی و با شمول زنان در بیرون از کارخانه‌ها شکل می‌گیرند «پروسه‌ی مشابهی صورت خواهد گرفت.»<sup>۵۶</sup> در حقیقت، وی در این جا به طور مشخص این برداشت را رد می‌کند که گویا

<sup>54</sup> Gramsci 1977, "Unions and Councils", p100.

<sup>55</sup> Gramsci 1977, "Syndicalism and the Councils", p111. Here Marcel Del Roio sees the influence of Sorel, especially in Gramsci's "spirit of separation from the state and reformism". See Del Roio 2015, p143. However, Del Roio underestimates the way Lenin too understood the party as a representative of the creative forces of its class, preferring to see Gramsci's position as closer to "Sorel and also to Luxemburg", p187. Lars Lih does a good job of dispelling this erroneous dichotomy in Lih 2011.

<sup>56</sup> Gramsci 1978, "Report to the Central Committee: 6 February 1925, p280.

این روشن‌فکران هستند که طبقه‌ی کارگر را سازمان‌دهی خواهند کرد – آن گونه که برخی از محققین آثار وی نیز به غلط پنداشته بودند. در عوض، وی تصریح می‌کند که کارگران خود این کار انجام خواهند داد.<sup>۵۷</sup> وی بعدها این مطلب را در نوشته‌های خویش پیرامون «روشنفکران ارگانیک»، نخست در مقاله‌ی خویش پیرامون مسئله‌ی جنوب بسط می‌دهد. از نظر وی یکی از وظایف عمده‌ی حزب تربیت «روشن‌فکرانی» بود که جای رهبری سنتی خرده-بورژوازی دهقانان و کارگران روستایی جنوب را خواهند گرفت. او در *دفت‌های زندان* می‌گوید که «هفته‌نامه‌ی *نظم نوین* تلاش نمود که تا اشکال تازه‌ای از روشن‌فکری را پرورش داده و مفاهیم نوین آن را تعیین کند.»<sup>۵۸</sup> به عبارت دیگر، فعالین شوراهای کارخانه نمونه‌هایی از این گروه تازه‌ی «روشن‌فکران ارگانیک» بودند.<sup>۵۹</sup>

---

<sup>57</sup> Gramsci 1978, “Minutes of the Political Commission”, p315.

<sup>58</sup> Gramsci 1971, pp9-10 and Gramsci 2014b, Notebook 12, p1550. In the *Prison Notebooks*, Gramsci would still associate the development of these organic intellectuals as intimately connected with the development of the party. See for example, Swartzmantel 2015, pp81-89.

<sup>59</sup> Indeed, Gramsci’s interest in the intermediate layers is revealed in his claim that “in every party, and especially in the democratic and social-democratic parties in which the organizational apparatus is very loose, there exist three strata” – of leaders, masses and an intermediate activist layer. Gramsci 1978, “A Study of the Italian Situation”, p401. This prefigures once more a formulation in the *Prison Notebooks*. Gramsci 1971, p152; Gramsci 2014b, Notebook 14, §70, p1733.

## بخش سوم: استراتژی و سازمان

### حزب، نظریه و سازمان‌دهی

دیدگاه‌های استراتژیک گرامشی می‌توانست تأثیر به‌سزایی هم بر شکل سازمانی و هنجارهای درونی حزب داشته باشد. البته، این جنبه از لنینیسم گرامشی غالباً از نظرها دور مانده، بخشاً به این دلیل که محققین به ندرت به جنبه‌های روزمره‌ی فعالیت سازمانی می‌پردازند. نباید فراموش کرد که گرامشی در طی این سال‌ها بیش‌ترین وقت خویش را صرف حزب نموده و درگیر مبارزه‌ی سخت روزانه برای ساختن یک سازمان کارآمد بود.

گرامشی در مقایسه‌ی خود با بوردیگا بی‌پرده می‌گوید که، «برداشت من از حزب، از کارکرد آن، و از روابطی که باید بین حزب و توده‌های بیرون از آن ایجاد گردد، برداشتی کاملاً متفاوت است.»<sup>۱</sup> وی در ادامه می‌گوید برداشتی که از حزب تحت رهبری بوردیگا وجود داشت به مثابه «برآمد یک پروسه‌ی دیالکتیکی نبود، پروسه‌ای که باید در آن جنبش خود-به-خودی توده‌های انقلابی با خواست سازمان‌دهی و رهبری مرکزیت [حزب] هم‌گرایی داشته باشد. در عوض، به حزب صرفاً به عنوان چیزی نگریسته می‌شد که در هوا معلق بوده؛ چیزی که گویا از پروسه‌ی تحول مستقل و خودزا برخوردار بوده باشد؛ چیزی که گویا توده‌ها تنها زمانی به آن خواهند پیوست که شرایط مناسب بوده و ستیخ موج انقلابی در بالاترین نقطه‌ی خود قرار داشته باشد.»<sup>۲</sup>

وی در مورد یک حزب پویا و سرزنده می‌نویسد که «یک حزب به لحاظ تاریخی هیچ‌گاه شکل نهایی نداشته و هرگز هم نخواهد داشت... [یک حزب] از درون رشته‌ای از مراحل گذرا عبور خواهد نمود، و هر از چند گاهی عناصر تازه‌ای را به دو شکلی که به طور تاریخی میسر است جذب خواهد نمود، یعنی یا از طریق جذب افراد، و یا از طریق جذب گروه‌های کوچک‌تر یا بزرگ‌تر.»<sup>۳</sup> بنابراین، اگر بنا باشد که اوضاع سیاسی از یک رشته از مرحله‌های گوناگون عبور نمایند، مراحلی که حزب خود باید برای ساختن کار-و-سازی از ائتلاف‌ها و ادغام و جذب گروه‌های دیگر «مانور» دهد، پس حزب خود نیز باید از این مراحل عبور نماید. بدین سبب گرامشی بر این باور است که حزب را نمی‌توان جدای از طبقه مورد قضاوت قرار داد. «کار

<sup>1</sup> Gramsci 1978, "Gramsci to Scoccimaro", p174.

<sup>2</sup> Gramsci 1978, "To Togliatti, Terracini and Others", pp197-198.

<sup>3</sup> ibid., pp198-199.

سازمان‌دهی، تلاش پایدار و دشوار حفظ و نگاه‌داری دستگاه حزبی بی‌تردید دارای اهمیت بوده، اما ترازنامه‌ی حزبی را نمی‌توان براساس این گونه فعالیت‌ها تنظیم نمود. تنها زنده ماندن کافی نیست؛ باید برای خود تاریخی داشته باشیم...<sup>۴</sup> این دو گونه برداشت متفاوت در بحث بر سر این پرسش که آیا حزب را باید به عنوان «ارگان» طبقه در نظر گرفت (بوردیگا) یا این که به عنوان «پارهای» از طبقه (گرامشی)، بازتاب می‌یافت.

گرامشی بعداً به این نکته اشاره نمود که خط بوردیگا دشواری‌های تشکیلاتی بسیاری را در «سطح سازمان‌های میانی، فدراسیون‌ها و شاخه‌های حزبی در شهرستان‌ها» ایجاد نموده و به «رشد وسیع گرایش انفعالی به این شکل دامن زد که به اصطلاح «باید منتظر فرمان از بالا ماند»، یا به عبارتی این برداشت چپ افراطی که گویا وظیفه‌ی حزب تنها دست زدن به اقدام مستقیم بوده و بنابراین مادامی که در انتظار روز موعود نشسته، به جز انتظار کشیدن کار دیگری ندارد.»<sup>۵</sup> وی در جای دیگری می‌گوید که «گره اصلی مشکل، که به گرهی کور تبدیل شده این است که انفعال [موجود در درون حزب] از بیرون به شکل فعالیت سرزنده ظاهر می‌گردد، زیرا که از بیرون این گونه به نظر می‌رسد که نقشه‌ی راه کشیده شده و خطوط اصلی کار وجود داشته باشد، خطوطی که در امتداد آن کارگران دارند شرافتمندانه برای حفاری خون و عرق می‌ریزند.»<sup>۶</sup>

اگرچه درستی این گفته‌ها را تنها می‌توان با پژوهش‌های دقیق در وضعیت حزب کمونیست ایتالیا در سال‌های آغازین دهه‌ی بیست محک زد، اما نتیجه‌گیری‌های ایدئولوژیک را می‌توان به طور واضح‌تری مشاهده نمود. از دیدگاه گرامشی، چگونگی روند تحول سیاسی و تشکیلاتی یک حزب را باید در پژوهشی از کلیتِ غامضِ روابط و رخدادها جست-وجو نمود.<sup>۷</sup>

از نظر گرامشی دو وظیفه‌ی عاجل در برابر حزب قرار داشت. نخستین وظیفه غوطه‌ور شدن در کار عملی برای ایجاد وحدت و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، یا آن گونه که خود وی می‌گوید «دادن انگیزه به توده‌ها» بود، زیرا که به باور وی تنها این چنین عملی می‌توانست رشد و سلامت حزب را تضمین نماید. وی هنگامی که در زندان به سر می‌برد نوشت که راه چاره برای احتراز از «سنترالیسم بوروکراتیک» تأمین سنترالیسم دموکراتیک «جنبش بوده - یعنی که انطباق مداوم تشکیلات با جنبش حقیقی، [یا به عبارت دیگر] منطبق ساختن تصمیم‌های رهبری با نیروی رانش

4 "To Negri and Palmi", in Gramsci 2014a, p236.

5 "To Vincenzo Bianci", in Gramsci 2014a, p332.

6 Gramsci 1978, "Against Pessimism", p213.

7 Davidson 1977, p159.

از پایین می‌باشد.<sup>۸</sup> «فقدان پیش‌گامی و احساس مسئولیت در پایین، به عبارت دیگر، ناپختگی سیاسی نیروهای پیرامونی» علت وجودی سنترالیسم بوروکراتیک است.<sup>۹</sup> پس می‌توان مشاهده نمود که وظیفه‌ی به حرکت درآوردن توده‌ها به یک مؤلفه‌ی اساسی در نظریه‌ی گرامشی پیرامون سازمان‌دهی حزبی بدل می‌شود: حزب بدون انجام این وظیفه نمی‌تواند از خود به درستی در برابر سنترالیسم بوروکراتیک حفاظت کند.

اما، این امر نیازمند آن بود که با یک برنامه‌ی کامل آموزشی در زمینه‌ی اصول مارکسیسم از طریق مدرسه‌ی حزبی، کلاس‌های مکاتبه‌ای، و انتشار جزوه‌ها و نشریات تازه تلفیق گردد؛ کاری که گرامشی بدان توجه ویژه‌ای مبذول داشته و بعداً نیز این ایده را به ایده‌ی «بلشویزه کردن» ربط داد که از سوی کمینترن در کنگره‌ی پنجم در سال ۱۹۲۴ پیش‌نهاد شده بود.<sup>۱۰</sup>

در حالی که تشکیلات دیگر ممکن است که وظیفه‌ی دوم را به عنوان یک اقدام دفاعی در شرایط ارتجاعی تقبل می‌کنند، گرامشی اما یقین داشت که این دو وظیفه مکمل یکدیگرند. چگونه می‌توان «متخصصین لازم در میدان مبارزه» را بدون هر دو پروسه تربیت نمود؟ حتّاً در دوره‌ی فاشیسم نیز گرامشی تأکید داشت که حزب باید در هم‌گنشی با طبقه، نه با دور ایستادن از آن، رشد نماید. آیا به چه طریق دیگری می‌توان از ایجاد یک حزب به سبک بوردیگا متشکل از مقامات بریده از واقعیت احتراز نمود؟

### ملی و بین‌المللی

بدین ترتیب گرامشی بر آن بود که خط سیاسی انترناسیونال سوم را در شرایط عینی ایتالیا پیاده کند، که امری بسیار پیچیده و چند-بعدی بود. مشکل اصلی وی در این مورد چگونگی «جادادن سنت‌های ملی در درون چارچوب‌های بین‌المللی» بود.<sup>۱۱</sup> وی زمانی که تصدی مقام رهبری حزب کمونیست ایتالیا را به عهده داشت به خوبی با این مشکل آشنا گردید. وی در این باره می‌نویسد که «یک مشکل اساسی وجود دارد که در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری دیده می‌شود - یعنی مشکل گذار از تاکتیک جبهه‌ی متحد به مفهوم کلی آن به تاکتیک مشخص که با مشکلات عینی حیات ملی سر-و-کار داشته و کارکرد آن نیز بر اساس نیروهای خلقی است که به طور تاریخی

<sup>8</sup> Gramsci 1971, p188; Gramsci 2014b, Notebook 13, §36, p1634.

<sup>9</sup> Gramsci 1971, p189; Gramsci 2014b, Notebook 13, §36, p1634.

<sup>10</sup> See "To the Executive Committee of the Italian Communist Party", in Gramsci 2014a, pp208-215.

<sup>11</sup> Cammett 1967, p168.

تعیین می‌گردند.<sup>۱۲</sup> در حقیقت، ارزیابی شگفتی آور وی این بود که «تا کنون حزبی یا اشخاصی در هیچ کشوری پیدا نشده‌اند که بتوانند به [تاکتیک جبهه‌ی متحد] عینیت بدهند.»<sup>۱۳</sup>

پرشش این است که میزان تنش میان این دو تراز مختلف از عمل کرد به چه اندازه بوده و به چه اشکالی رخ می‌دهد؟ اگرچه در این تردیدی نیست که حضور کمینترن به بحث‌های استراتژیک در ایتالیا روشنی بخشید، اما در عین حال باعث سردرگمی نیز شد. در حالی که انترناسیونال سوم برای عمومیت دادن به آموخته‌های استراتژی انقلابی پسا-جنگ تلاش بسیاری می‌نمود، اما مداخله‌ی کمینترن در امور داخلی حزب‌های کشورهای مختلف، که به طور فزاینده‌ای در سال‌های دهه‌ی بیست ادامه یافت، اثرات مخرب جدی در پی داشت. در مورد ایتالیا، نمایندگان انترناسیونال با رجوع به گرامشی از وی خواستند که رهبری حزب را «تصرف» کند، کاری که گرامشی به عنوان یک دسیسه‌ی ویران‌گر حاضر به انجام آن نکردید.<sup>۱۴</sup> وی تنها زمانی که کاملاً متقاعد شده بود که خط سیاسی حزب نیاز به تغییر داشته یا پیش نهاد تا در طی دوره‌ی زمانی‌ای که به کنفرانس کومو ختم می‌شد بوردیگا را به چالش بکشد. گرامشی بدون نقد چندانی از روند کار انترناسیونال تغییر سمت داده، تا بدین ترتیب بتواند در کنفرانس بحث بر سر وفاداری به «حزب بین‌المللی» را مطرح سازد. آیا حزب ملی مهم‌تر از حزب بین‌المللی بود؟ وی به درستی بر این نکته تأکید می‌کرد که ادامه‌ی سیاست‌های بوردیگا، حزب را در معرض خطر اخراج از انترناسیونال قرار می‌دهد. همان‌گونه که وی چند ماه پیش از کنفرانس کومو در نامه‌ای به ترراچینی نوشته بود، «کمینترن نمی‌تواند آسوده نشسته و اجازه دهد که یک اکثریت حزبی در زمین انترناسیونال شکل گرفته که هم در اپوزیسیون بوده و هم خواهان بازیابی تمامی تصمیماتی باشد که پس از کنگره‌ی سوم اتخاذ گردید.»<sup>۱۵</sup>

در این جا لازم است که به نارسایی‌های این گونه رویکرد نیز اشاره نمود. هر گونه استفاده از ابزار انضباطی در یک بحث درونی هیچ گاه نمی‌تواند برای اپوزیسیون مفید باشد. این چنین رویکردی در واقع به این معناست که ابزار تشکیلاتی را برای پاسخ به یک مسئله‌ی سیاسی به کار گرفت. در این مورد رسماً حق به جانب بوردیگا بود. بوردیگا به سهم خویش حاضر بود که حتاً به قیمت اخراج از مواضع خویش دست برندارد.

<sup>12</sup> Gramsci 1978, "A Study of the Italian Situation", p410.

<sup>13</sup> Gramsci 1978, "What the Relations should be between the PCI and the Comintern", p155.

<sup>14</sup> "To Scoccimarro and Togliatti", in Gramsci 2014a, p244.

<sup>15</sup> "To Terracini", in Gramsci 2014a, p203.



بعدها در روند استالینیزه کردن، روندی که گرامشی در آن نقش متناقضی داشت، از ایده‌ی پای‌بندی به کمینترن برای ساکت کردن و سرکوب مخالفین استفاده شد. همان گونه که برخی به درستی اشاره نموده‌اند، بی‌تردید گرامشی «در ارزیابی خود از تمامی رهبران بلشویک پس از لنین، بدون هر گونه استثنا بی‌استقلال نظر»<sup>۱۶</sup> داشته، و شاید هم تقادانه‌ترین نامه را به بلشویک‌ها نوشته و از آن‌ها خواست که از تخریب آن چه که تا آن زمان بنا شده بود خودداری کنند. تولیاتی که فکر می‌کرد این نامه تندروی بیش از حد بوده به گرامشی اعتراض نمود، اما وی برای این گونه اعتراض‌ها حوصله‌ی چندانی نداشت و در پاسخ به تولیاتی گفت که «سراپای بحث تو به بوروکراتیسم آلوده است.»<sup>۱۷</sup> با این وجود، گرامشی حاضر بود که به خاطر وضعیتی که در حزب روسیه در جریان بود در وهله‌ی نخست اپوزیسیون چپ را سرزنش کند (که در این میان آن چه که مسئله را پیچیده‌تر می‌ساخت حمایت بوردیگا از تروتسکی بود، که به نظر می‌رسد که گرامشی در برخی موارد این دو را با هم قاطی می‌کرد).<sup>۱۸</sup> اکنون که به گذشته می‌نگریم خواندن این عبارات بسیار دردآور است، حتّاً با در نظر داشتن این حقیقت که گرامشی از جمله نخستین شخصیت‌های بین‌المللی<sup>۱۹</sup> بود که آشکارا از رهبری بوروکراتیزه شده‌ی کمینترن انتقاد نمود.<sup>۲۰</sup>

پس از فراز به جای گاه رهبری حزب کمونیست ایتالیا بود که گرامشی از نزدیک به ضرورت وجود یک سازمان مستقل و خودگردان ملی پی بُرد. وی پیش از آن به این نتیجه رسیده بود که «آن گونه که به اصطلاح سترالیسم کمینترن درک شده [دارای تقیصه‌ای جدی است]: تا به امروز کسی نتوانسته است که حزبی مستقل و خلاق را ایجاد نماید که توانسته باشد به طور خود کار از طریق عملی نمودن برنامه‌هایی که در [کنگره‌های کمینترن] تهیه شده تمرکز یابد.»<sup>۲۱</sup> این برداشتی کاملاً عمیق بود که در تضاد با خطوط اصلی حاکم بر طرز تفکر کمینترن قرار داشت.

<sup>16</sup> Gramsci 2014a, "General Introduction" by Derek Boothman, p41.

<sup>17</sup> Gramsci 1978, "Letter to Togliatti", pp439-440.

<sup>18</sup> For Gramsci's direct comparison between Trotsky and Bordiga and their attitude to the party see Spriano 1976, p361 and then the chapter "L'equazione bordighismo-trotskyismo", pp429-456.

<sup>19</sup> به عنوان مثال، جیمز پَتریک گَن (James Patrick Cannon)، رهبر حزب کارگران سوسیالیست ایالات متحده، تا سال ۱۹۲۸ هیچ انتقادی از استالینیزم نکرده بود.

<sup>20</sup> ویکتور سرژ (Victor Serge) می‌گوید که گرامشی از اوضاع داخلی [حزب کمونیست روسیه] بسا پیش‌تر از آن چه که بتواند علناً مطرح سازد آگاه بوده، و همین موضوع تا حدودی علت تصمیم وی برای خروج از روسیه را توجیه می‌کند. نگاه شود به:

Serge 2002, pp186-7.

<sup>21</sup> Quoted in Cammett 1967, p168.

اگر ایتالیایی‌ها خواهان ایجاد چنین حزبی بوده، مسؤلیت آن نیز باید به عهده‌ی آن‌ها باشد. «در هر حال، بیش از همیشه متقاعد گشته‌ام که ما خود باید آستین بالا زده و در کشور خود حزبی قدرتمند، به لحاظ سیاسی و سازمانی کاملاً مجهز و مقاوم، با انبانی از ایده‌های روشن و شفاف که در ضمیر خود آگاه تک-تک افراد آن جا گرفته باشد بنا سازیم، به نحوی که امکان نداشته باشد که این مسایل با هر ضربه‌ی که وارد می‌شود متلاشی گردند...»<sup>۲۲</sup> در این شرایط تمرکز اصلی می‌باید که بر بنای احزاب قدرتمند بومی ملی با رهبری خودساخته قرار داشته باشد. گرامشی به یاد می‌آورد که سخن‌رانی دوم در کنگره‌ی چهارم انترناسیونال - یعنی سخن‌رانی لنین با عنوان «پنج ساله‌ی نخست انقلاب روسیه و چشم‌اندازهای انقلاب جهانی» - تأثیر به‌سزایی بر وی گذاشته بود. لنین در این سخن‌رانی اشاره می‌کند که در کنگره‌ی سوم، «ما قطعنامه‌ای را بر سر ساختار سازمانی و بر سر شیوه‌ها و مفاد فعالیت احزاب کمونیستی تصویب نمودیم. این مصوبه بسیار عالی بوده، اما تقریباً به‌طور کامل روسی است، به این معنا که تمامی جزئیات آن بر اساس شرایط روسیه نوشته شده است. این نکته‌ی خوب این مصوبه بوده، اما در عین حال نقطه‌ی ضعف آن نیز می‌باشد. علت این ضعف قطعنامه این است که اطمینان دارم که هیچ خارجی قادر به خواندن آن نیست... حتی اگر بتوانند آن را بخوانند، قادر به درک آن نخواهند بود چون که بیش از اندازه روسی است. منظورم این نیست که به زبان روسی نوشته شده، بلکه برعکس به شیوایی تمام به زبان‌های مختلف ترجمه شده است. منظورم این است که این قطعنامه به‌طور کامل با روحیه‌ی روسی آکنده است.» نتیجه‌گیری لنین این بود که «مهم‌ترین وظیفه‌ای که در مقابل همه‌ی ما، اعم از رفقای روسی و خارجی، قرار دارد این است که مطالعه کنیم»<sup>۲۳</sup> این مسئله در واقع بخشی از بازاندیشی عمومی تر لنین در پاسخ به «بحران» تئوریک انترناسیونال سوم بود، که وی در نظر داشت که پی‌آمدهای سازمانی مترتب بر بازاندیشی سیاسی‌ای را که پس از شکست موج انقلابی در ۲۱-۱۹۱۷ پدیدار شده بود بازنگری نماید.<sup>۲۴</sup>

همان‌گونه که فرانسیسکو فرناندز بوی اشاره می‌کند، «پس از شکست انقلاب در آلمان [در سال ۱۹۲۳] گرامشی در این اندیشه بود که چگونه می‌توان تاکتیک انترناسیونالیستی جبهه‌ی متحد را به زبان تاریخی ایتالیایی ترجمه نمود. از نظر وی این چنین ترجمه‌ای به معنای جابه‌جایی پروسه‌ی شکل‌گیری احزاب کمونیست از قلمرو بین‌المللی به گستره‌ی ملی بوده، و بدین ترتیب،

<sup>22</sup> "To Terracini", in Gramsci 2014a, pp263-264.

<sup>23</sup> Lenin 1967, "Speech at the Fourth Congress of the Comintern", p676.

<sup>24</sup> See Claudin 1975, pp63-71 and Lih 2011, Chapter 5.

متضمن تغییر اساسی در درک ما از انترناسیونالیسم خواهد بود.<sup>۲۵</sup> گرامشی در *دفتراهای زندان* در یک عبارت بسیار مهم بار دیگر بر چنین برداشتی تأکید می‌کند که «وضعیت بین‌المللی را باید از منظر ملی ارزیابی نمود... اگرچه، سیر تحولات به سمت انترناسیونالیسم بوده، اما نقطه‌ی عزیمت ملی است.»<sup>۲۶</sup>

وی در دوره‌ای که سگان رهبری حزب کمونیست ایتالیا را در دست داشت به گونه‌ای فزاینده به دنبال دست‌یابی به یک سیاست مستقل بوده، در عین حالی که بر تاکتیک جبهه‌ی متحد نیز کماکان تأکید داشت، حتا زمانی هم که کمیترن در ۱۹۲۵ به تندی چرخش به چپ داشته و بار دیگر به طور رسمی به بوردیگا نزدیک شده بود. وی بعدها در زندان دوره‌ی سوم کمیترن را که پژواک کلمه-به-کلمه‌ی نظریه‌های بوردیگا بود به نقد کشید. این مسئله در درسیاری را برای او ایجاد نموده و او را از بقیه‌ی رفقایی که «وفادارتر» بودند جدا ساخت. وی از شنیدن خبر اخراج سه تن از رفقای رهبری حزب به خاطر انتقادهای مشابه به شدت آشفته شده بود. به نظر می‌رسد که در همین زمان بود که گرامشی در حال قوام بخشیدن به نقد خود از استالینسم (سنترالیسم بوروکراتیک، یا آن چه که وی آن را «کادورنیسم»<sup>۲۷</sup> می‌نامید) در یادداشت‌های زندان بود. وی در این دوره سعی نمود که تا به نوشته‌های تروتسکی دست یابد، اما مقامات زندان تنها به کتاب *زندگی من* مجوز ورود به زندان را دادند، کتابی که ظاهراً به نظر می‌رسد که به نقد وی بر مارکسیسم تروتسکی به عنوان مارکسیسمی به شدت مکانیکی مَهَر تأیید گذاشته باشد. به دنبال گفت-و-گویی که گرامشی در آن نسبت به خط سیاسی و اقدامات حزب کمونیست ایتالیا و کمیترن ابراز تردید نمود، برادر وی خود تصمیم گرفت که این پیام را از بیم این که «حتا نینو [آنتونیو] نیز ممکن است که از خطر اخراج مصون نباشد» به تولیاتی انتقال دهد.<sup>۲۸</sup>

<sup>25</sup> Buey 2015, p88.

<sup>26</sup> Gramsci 2014b, Notebook 14, p187; Notebook 14, §68, p1729 and Gramsci 1971, pp240-1.

<sup>27</sup> (Cadornism) واژه‌ای است که گرامشی آن را با اشاره به لوییجی کادورنا، یکی از ژنرال‌های ارتش ایتالیا در جنگ جهانی اول، به کار برده است. این ژنرال ایتالیایی به خاطر یک سری از حملات مستقیمی که به خطوط دفاعی مستحکم اتریش در جبهه‌های رود ایسونتزو و فلات کارست سازمان داده معروف بود. این حملات همگی به شکل فجیعی به شکست انجامیده بود. (م)

<sup>28</sup> See Fiori 1990, pp252-3.

اگرچه پائولو سپریانو در مورد روایت جینارو گرامشی [برادر آنتونیو گرامشی] ابراز تردید می‌کند، اما هیچ دلیلی وجود ندارد که وی این داستان را از خود ساخته باشد. سپریانو به عنوان «تاریخ‌نگار حزبی» سعی به کمینه‌نمایی اختلاف‌نظرهای گرامشی با خطوط رسمی حزب دارد. نگاه شود به:

## پس از کنفرانس کومو: تبلور لنینیسم اولیهی گرامشی

کنفرانس کومو در ۱۹۲۴ برای گرامشی یک پیروزی دوپهلو محسوب می‌شد. اگرچه او توانسته بود که نظر اکثریت کمیته‌ی مرکزی را جلب کند، اما هنوز نتوانسته بود که رهبران رده‌های میانی حزب را متقاعد سازد. موضع وی در رأی‌گیری مشورتی با ۳۹ رأی مخالف در برابر چهار رأی موافق شکست خورد. از دید گرامشی، این رویداد به احتمالی پژواک این واقعیت بوده که دبیران حاضر در جلسه دقیقاً همان «کارگزاران» ارتدو کسی بوده‌اند که وی به عنوان ساخته‌و-پرداخته‌ی مواضع بوردیگا به نقد کشیده بود. از این رو گرامشی در وضعیت بغرنجی قرار گرفته بود: از یک سو وی در کمینترن و در بالاترین ارگان رهبری حزب در اکثریت قرار داشته، اما در رده‌های میانی رهبری حزب در اقلیت به سر می‌برد. وضعیت در میان اعضای حزب چگونه بود؟ احتمالاً گرامشی بر این باور بود که پس از آن که اعضای حزب از جزئیات مسایل آگاهی یابند به سمت او خواهند آمد. تاسکا پیش از شروع کنفرانس یقین داشت که اکثریت به زودی در کنار گرامشی قرار خواهد گرفت، در حالی که اسکوچی‌مارو نیز به گرامشی گفته بود که تنها کاری که وی باید انجام دهد این است که راه را برای حمایت‌های «نهفته» از خط خویش باز کند.<sup>۲۹</sup> البته، پذیرفتن این نکته چندان دشوار نیست زیرا که در تحت شرایط فاشیسم، بخش بزرگی از اعضای حزب هوادار سیاست وحدت طبقه‌ی کارگر (و بالطبع جبهه‌ی متحد) خواهند بود. در حقیقت، چند سال پیش تر اعضای حزب به طور خود-انگیخته به گروه مبارزه‌جوی ضد-فاشیست موسوم به *دل‌آوران خلق*<sup>۳۰</sup> پیوسته بودند، کاری که گرامشی، تا پیش از آن که بوردیگا با ارتکاب به یک خطای تراژیک آن را قدغن کند، مشوق آن بود.

گرامشی در دوره‌ی پی‌آمد، حزب را در گداهای بسیار پرخطری رهبری نمود که توسط فاشیسم ایجاد شده بود. یکی از مواردی که می‌توان بدان اشاره نمود بحران حاکمیت بود که پس از آن که فاشیست‌ها جاکومو ماته‌اوتی، نماینده‌ی سوسیالیست مجلس را به قتل رساندند ایجاد شده بود. پس از این واقعه نمایندگان اپوزیسیون در مجلس به عنوان یک حرکت اعتراضی ساختمان مجلس را ترک گفته و به [تپه‌ی] «اوتتین» نقل مکان نمودند. حزب کمونیست نیز در این اقدام اعتراضی مشارکت نموده و گرامشی امیدوار بود که به یک جنبش ضد-پارلمان تبدیل گردد. در دوره‌ی

Spriano 1979, pp56-60.

<sup>29</sup> Davidson 1982, p142.

<sup>۳۰</sup> Arditi del Popolo یک گروه مبارز ضد-فاشیست بود که در ماه ژوئن ۱۹۲۱ برای مقابله با حزب فاشیست ایتالیا به سرکردگی موسولینی و مبارزه بر علیه درنده‌خویی فلانژهای موسوم به *سیامجامگان* شکل گرفته، و مجموعه‌ای از انارشویست‌ها، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، اتحادیه‌های کارگری و جمهوری‌خواهان بود. (ا)

رهبری وی هم چنین حفظ و -نگهداری ساختار و فعالیت‌های زیرزمینی حزب به بهترین شکلی انجام شد. هم‌زمان، گرامشی کارزار وسیعی را برای تحکیم خطوط جدید حزبی به طور خستگی‌ناپذیری در سراسر کشور به راه انداخته، و یک سال بعد در نامه‌ای خطاب به زینوویف پیروزی در این نبرد را اعلام نمود.<sup>۳۱</sup> در نامه‌ای خطاب به رفیق دیگری در مسکو می‌نویسد که «تا به حال هیچ یک از [کمیته‌های] اجرایی حزب به اندازه‌ی [کمیته‌ی اجرایی] کنونی کار نکرده و رقفاً را به کار نگرفته بود. کمیته‌ی [اجرایی فعلی] همه چیز را تا حد کوچک‌ترین مسایل تشکیلات گوناگون محلی به دقت بررسی نموده، سعی می‌کند که به رقفاً رهنمود داده، و با نامه و دستورالعمل‌های [حزبی]، با ملاقات و بازرسی، و با فرستادن کادرهای شایسته به محل آن‌ها را هدایت کند... آن چه که من مشاهده کرده‌ام این است که حزب اکنون در تمامیت‌اش از احترام و قدردانی بیش‌تری از سوی همه، حتّاً از سوی مخالفین سرسخت‌اش، برخوردار است؛ حزبی که به عنوان یک نیروی جدی بی‌وقعه در حال پیش‌رفت است.»<sup>۳۲</sup>

یکی از ویژه‌گی‌های نگرش گرامشی به رهبری حزب خصلت فراگیرندگی آن بود که اهمیت به‌سزایی داشت. از دیدگاه وی رهبری حزب می‌باید از تمامی گرایش‌های درون حزب تشکیل شده و تنها با بحث و اقناع در میان آن‌هاست که یک خط‌مشی جمعی به دست خواهد آمد. وی در یکی از نامه‌های مشهور خود به تولیاتی در باره‌ی «مشکل روسیه» به تولیاتی می‌نویسد که «خط لنینیستی عبارت است از مبارزه برای وحدت حزب، مبارزه‌ای که صرفاً برای کسب وحدت خارجی نبوده، بلکه برای دستیابی به نوعی از یگانگی درونی می‌باشد، یعنی عدم وجود دو جریان کاملاً واگرا در درون حزب که بر سر همه‌ی مسایل اختلاف نظر داشته باشند.»<sup>۳۳</sup> در حقیقت، به همین دلیل بود که وی باور داشت که لنینیسم با دسته‌بندی‌های درونی - دسته‌بندی‌هایی که پوسته‌شان به سختی گراییده و بیش از آن که به آرمان‌های حزب به عنوان یک کُل وفادار بوده، به دنبال منافع فراقسیون خود می‌باشند - مخالف بوده و در عوض بر پایه‌ی «هم‌کاری اندام‌وار تمامی گرایش‌ها از طریق شرکت در نهادهای رهبری» عمل می‌کند.<sup>۳۴</sup>

تحت رهبری وی هیچ یک از اقلیت‌های حزبی بیرون رانده نشد، و در حقیقت وی بوردیگا را به خاطر امتناع از پذیرش یکی از مواضع رهبری به شدت سرزنش نمود. با این وجود، گرامشی،

<sup>31</sup> "To Zinoviev", in Gramsci 2014a, p346.

<sup>32</sup> "To Vincenzo Bianco", *ibid.*, p332.

<sup>33</sup> "To Togliatti", *ibid.*, p438.

<sup>34</sup> Antonio Gramsci and Palmiro Togliatti, "The Italian Situation and the Tasks of the PCI ('Lyons Theses)" in Gramsci 1978, p365.

اما، حاضر بود که دیدگاه‌های بوردیگا را در درون حزب سانسور نماید، کاری که با در نظر گرفتن وجود تهدید بیرونی از سوی فاشیسم و این واقعیت که مباحثه در احزاب کمونیست غالباً در هنگام گذار از دوره‌های مشخصی معلق می‌گردد، شاید قابل توجیه بوده باشد.<sup>۳۵</sup>

احزاب سیاسی نه بر اساس طرح‌هایی که در دست داشته، بلکه بر اساس کارکردشان قضاوت می‌شوند. تحت رهبری بوردیگا حزب به شدت در حال افول بود. تعداد اعضای حزب در پایان سال ۱۹۲۱ نصف شده و به ۲۴۶۳۸ نفر رسیده و تا زمان رژه به سمت رُم در سال ۱۹۲۲ به تعداد ۸۷۰۹ نفر کاهش یافته بود، آن هم در کشوری که دارای ۴۰ میلیون نفر جمعیت بود. شاید بتوان این مسئله را بخشاً به مشکلات ایجاد یک حزب نو تحت شرایط فاشیسم نسبت داد، اما چرخشی شگرف تحت رهبری گرامشی صورت پذیرفت. تیراژ روزنامه‌ی *لونی‌تا* (وحدت)<sup>۳۶</sup>، ارگان حزب کمونیست، به سرعت دو برابر شده و به بیش از پنجاه هزار نسخه رسید. سرانجام، در اواخر سال ۱۹۲۴ ترزینی به طور دسته‌جمعی به حزب کمونیست پیوسته که باعث افزایش قابل ملاحظه‌ای در عضوگیری، به ویژه در مناطق روستایی، گردید. تا دسامبر ۱۹۲۴ تعداد اعضای حزب تقریباً دو برابر شده و به ۱۷۳۷۳ نفر بالغ گردید، رشدی که ادامه یافته و در سال ۱۹۲۵ به رقم ۲۴۸۳۷ نفر رسید. در این هنگام، حزب سرگرم جمع‌آوری بقایای چپ در آخرین سنگرهای مقاومت بر علیه موسولینی بود.<sup>۳۷</sup> به این خاطر بود که گرامشی می‌توانست بگوید که «حزب ما، اگر نه تنها حزب، دست کم یکی از معدود احزاب در اترناسیونال است که می‌تواند در چنین شرایط سختی که در تمامی کشورهای در حال بروز بوده مدعی چنین موفقیتی باشد».<sup>۳۸</sup> اگر دوره‌ی رهبری گرامشی با این شاخص‌ها ارزیابی شود، موفقیت قطعی تنها چیزی است که درباره‌ی آن می‌توان گفت.

کنفرانس حزب کمونیست ایتالیا در لیون در سال ۱۹۲۶ سرانجام پیروزی لنینیسم اولیه‌ی گرامشی را متبلور ساخت. «تزه‌های لیون» که به نحوی استادانه توسط گرامشی و تولیاتی تنظیم شده و از سوی بیشینه‌ی نمایندگان حاضر در کنفرانس تصویب گردید (با ۸،۹۰ درصد آرا

---

<sup>۳۵</sup> همان گونه که آدامسن مطرح ساخته، به نظر می‌رسد که گرامشی بعدها در زندان از عمل‌کرد خویش در درون حزب هنگام عهده‌داری رهبری حزب، از خود انتقاد نموده باشد. نگاه شود به:

Adamson 1980, pp96-97.

<sup>۳۶</sup> *L'Unità*

<sup>۳۷</sup> Davidson 1982, p150.

<sup>۳۸</sup> Gramsci 1978, "The Internal Situation and Our Party and the Tasks of the Forthcoming Congress", p293.

به نفع تزه‌های لیون و ۹,۲ درصد به نفع بوردیگنا)، به تحکیم مواضع گرامشی انجامید.<sup>۳۹</sup> [تزه‌های لیون] نمایان‌گر لحظه‌ای بود که لنینیسم گرامشی سرانجام به پیروزی رسید. پائولو سپریانو می‌گوید که تزه‌های لیون «مُعرّف عالی‌ترین تلاش حزب ایتالیایی در پیاده کردن تاکتیک‌ها و استراتژی اولیه‌ی لنینیستی در شرایط کشوری مانند [ایتالیا] بود.»<sup>۴۰</sup> گرامشی باور داشت که حزب بحران رشد خود را از سر گذرانده و به جایی رسیده بود که می‌توانست خود را یک «حزب توده‌ای [بنامد]، نه صرفاً به این خاطر که نفوذ گسترده‌ای بر لایه‌های مختلف طبقه‌ی کارگر و توده‌های دهقانی کسب نموده، بلکه به این خاطر که توان ارزیابی شرایط موجود برای اراییه‌ی ابتکارات سیاسی متناسب و اعمال رهبری توانمند را به دست آورده، چیزی که در گذشته فاقد آن بود.»<sup>۴۱</sup> تولیاتی با این نظر موافق بود. وی در ارتباط با سال‌های کنفرانس کومو نوشته بود که «اگر گروه رهبری نوین، دقیقاً در آن لحظه‌ی تاریخی و بدان شیوه، به پیش‌گامی آنتونیو گرامشی و تحت رهبری مستقیم وی تشکیل نشده بود، بدون کم‌ترین تردیدی پیش‌رفت و سرنوشت این جنبش به شکل عمیقی متفاوت می‌بود.»<sup>۴۲</sup>

---

<sup>39</sup> Davidson 1982, p173.

<sup>40</sup> Spriano 1976, p496.

<sup>41</sup> Gramsci 1978, "The Party's First Five Years", p385.

<sup>42</sup> Togliatti 1979, "The Formation of the Leading Group of the Italian Communist Party in 1923-24", p261.

## بخش چهارم: یک سنت ناتمام

لنینیسم اولیه‌ی گرامشی را چگونه باید ارزیابی نمود؟ تأکید بر عنصر ذهنی به عنوان امری اساسی در رشد و توسعه‌ی مجموعه‌ای از روابط اجتماعی؛ استراتژی پیچیده‌ی سیاسی بر پایه‌ی درک تفاوت‌های جغرافیایی و تحلیل عینی از شرایط مملی؛ رعایت اولویت‌های سیاسی هنگام ایجاد ائتلاف‌های ضروری – از جمله به وسیله‌ی سیاست جبهه‌ی متحد و یا شعار حکومت کارگران و دهقانان – با گذار از یک رشته از «مراحل ثانوی»؛ سنجش و محک حزب در رابطه با طبقه؛ تقدم دادن به بنای یک حزب مملی به جای انترناسیونالیسم تجریدی؛ تمرکز بر ایجاد و حفظ وحدت، هم در میان طبقه‌ی کارگر و هم در خود حزب – آن چه که گرامشی به ویژه بر آن‌ها تأکید داشته از جریان‌ی مانند تروتسکیسم، به عنوان آخرین بازمانده‌ی سنت لنینیستی در میان انگلیسی-زبان‌ها که متمایل به اهمیت‌دهی بیش‌تر به و تمرکز بر برنامه‌های بین‌المللی به جای شرایط عینی و مملی بوده، کاملاً متفاوت است.<sup>۱</sup> در حقیقت، در نگاه نخست، لنینیسم گرامشی در دوره‌ی پیش از زندان برای آن‌هایی که بیرون از ایتالیا بزرگ شده باشند ناآشناً به نظر می‌رسد، به این دلیل که معیارهای روشن‌فکری وی نه تنها رهبران گوناگون بلشویک، بلکه هم چنین سنت ایده‌آلیسم بومی خودش را نیز شامل می‌شده، که در این میان ایده‌های کروچه<sup>۲</sup> و جیتیلیه<sup>۳</sup>، لابیولا<sup>۴</sup> و سورل<sup>۵</sup> فرانسوی از شناخته‌ترین آن‌ها بود.

این مسئله به نوبه‌ی خود نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که لنینیسم نوعی نظریه‌ی یک‌پارچه نبوده، بلکه مجموعه‌ای از طرح‌های به هم مرتبط، یا به عبارتی یک برنامه‌ی تحقیقی عملی است که رویکرد هر نظریه‌پردازی به آن متفاوت خواهد بود. همان‌طور که فرانسیسکو فرناندز بؤی اشاره می‌کند، «در بحبوحه‌ی جار-و-جنجال‌هایی که پس از درگذشت لنین به راه افتاده بود، موضع گرامشی را نمی‌توان با هیچ کدام از رهبران سیاسی کمونیستی معاصر وی، خواه در حزب روسیه یا در

<sup>1</sup> For example, the Fourth International and other Trotskyist currents took a disastrous “turn to industry” *en bloc* in the late 1970s and early 1980s.

<sup>2</sup> Benedetto Croce

<sup>3</sup> Giovanni Gentile

<sup>4</sup> Antonio Labriola

<sup>5</sup> Georges Eugène Sorel



انترناسیونال، همگون شمرد. در واقع امر، وی نه استالینیست، نه تروتسکیست، و نه بوخارینیست بود. او آن قدر دین‌گریز بود، و آن قدر «پروتستان»<sup>۶</sup> که بخواهد هیچ کدام از آن‌ها باشد.<sup>۷</sup>

لنینیسم گرامشی به عنوان یک برنامه‌ی تحقیقی ادامه یافت. در حقیقت، دفترهای زندان وی از بسیاری جهات بسط و گسترش بحث‌هایی است که در این جستار به اجمال آمده است. پروژه‌ای که گرامشی در زندان بر روی آن کار می‌کرد را می‌توان به عنوان یک واکاوی در علل شکست جنبش‌های انقلابی در آغاز دهه‌ی بیست دانست.<sup>۸</sup> به این خاطر است که می‌بینیم یکی از وجوه این پروژه ارزیابی انتقادی فعالیت‌های سیاسی اولیه‌ی خود اوست، که نخست در جنبش شوراهای کارخانه در ۱۹۲۰-۱۹۱۹ در تورین آغاز گشته و سپس در حزب سوسیالیست و حزب کمونیست ادامه یافته، و آن گاه تحت تأثیر کنگره‌ی چهارم انترناسیونال به رشد لنینیسم اولیه‌ی او انجامید. در نتیجه، فارغ از این که چگونه به کارهای بعدی گرامشی - به عنوان تداوم، انفصال، و یا نفی<sup>۹</sup> کارهای اولیه - نگریسته شود، بی‌تردید کارهای اولیه‌ی وی، کلید درک کارهای بعدی را به دست می‌دهند.<sup>۱۰</sup>

اما، لنینیسم گرامشی به عنوان یک جریان سیاسی پس از زندانی شدن وی متوقف گردید. سرنوشت حزب کمونیست ایتالیا با عروج تولیاتی به قدرت به جریان وسیع‌تر کمونیستی گره خورد. از آن زمان به بعد بود که حزب دائماً در چنگال استالینیسم، اگرچه با کسب معدودی موفقیت‌های چشمگیر ولی متعادل، تقلاً می‌کرد.

بدین ترتیب بود که دفتر روایتی بدیل از لنینیسم بسته شده، و ترویج لنینیسم به عهده‌ی تروتسکی به عنوان تنها بازمانده‌ی سنتی گذاشته شد که به چهار کنگره‌ی نخست انترناسیونال کمونیستی وفادار مانده بود - همان کنگره‌هایی که تأثیری به غایت عمیق بر اندیشه‌های گرامشی گذاشته بود. پایان استالینیسم، اما، بار دیگر فرصت کشف تازه‌هایی را در این شکل بارور لنینیسم، هم در دوره‌ی اولیه و پیش از زندان آن و هم در دفترهای غنی و سربسته‌ی به جای مانده از سال‌های زندان، فراهم می‌سازد.

---

<sup>۶</sup> واژه‌ی «پروتستان» در این جا در واقع به مفهوم «معترض» بوده، اما در عین حال کنایه‌ای است به کیش‌هایی که پس از درگذشت لنین پیرامون شخصیت‌های نام برده شده به وجود آمده بود. (م)

<sup>۷</sup> Buey 2015, p87.

<sup>۸</sup> Coutinho 2012, p51.

<sup>۹</sup> *aufheben*

<sup>۱۰</sup> Marcos del Roio also makes a compelling argument for the continuity of Gramsci's interests between his pre-prison and prison writings. See Del Roio 2015.



## منابع

- Adamson, W.L. 1980, Hegemony and Revolution: A Study of Antonio Gramsci's Political and Cultural Theory, Echo Point.
- Bloodworth, Sandra 2013, "Lenin Versus Leninism", Marxist Left Review, 5, Summer.
- Buey, Francisco Fernandez 2015, Reading Gramsci, Brill.
- Budgen, Sebastian, Stathis Kouvelakis and Slavoj Žižek (eds) 2007, Lenin Reloaded: Towards a Politics of Truth, Duke University Press.
- Cammett, John, 1967, Antonio Gramsci and the Origins of Italian Communism, Stanford University Press.
- Claudin, Fernando 1975, The Communist Movement: From Comintern to Cominform, Penguin.
- Coutinho, Carlos Nelson 2012, Gramsci's Political Thought, Haymarket.
- Davidson, Alastair 1977, Antonio Gramsci: Toward and Intellectual Biography, Merlin Press.
- Davidson, Alastair 1982, The Theory and Practice of Italian Communism, Merlin Press.
- Del Roio, Marcos 2015, Prisms of Gramsci, Brill.
- Fiori, Giuseppe 1990, Antonio Gramsci, Verso.
- Gramsci, Antonio 1971, Selections from the Prison Notebooks, International Publishers.
- Gramsci, Antonio 1977, Selections from Political Writings 1910-1920, International Publishers.
- Gramsci, Antonio 1978, Selections from Political Writings 1921-1926, International Publishers.
- Gramsci, Antonio 2014a, A Great and Terrible World: The Pre-Prison Letters, 1908-1926, edited and translated by Derek Boothman, Haymarket.
- Gramsci, Antonio 2014b, Quaderni del Carcere, Einaudi.

- Gramsci Jr., Antonio 2014, *La Storia di una Famiglia Rivoluzionaria: Antonio Gramsci e gli Schucht tra la Russia e l'Italia*, Editori Riuniti.
- Harman, Chris 1977, "Gramsci Versus Eurocommunism", Part 1, *International Socialism* (1st series), 98, May.
- Lenin, V.I. 1964 (1916), "Imperialism and the Split in Socialism", <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1916/oct/x01.htm>.
- Lenin, V.I. 1967, "Speech at the Fourth Congress of the Comintern", 1922, *Selected Works*, Vol. 3, Progress Publishers.
- Lenin, V.I. 1976a, "What is to Be Done?" in *Selected Works*, Vol. 1, Progress Publishers.
- Lenin, V.I. 1976b, "Left-Wing" Communism: an Infantile Disorder, in *Selected Works*, Vol. 3, Progress Publishers.
- Lenin, V.I. 1977, Speech on affiliation to the British Labour Party, Second Congress of the Third International, 1920, in *The Second Congress of the Communist International: Minutes of the Proceedings*, New Park.
- Lih, Lars 2008, *Lenin Rediscovered: What is to be Done in Context*, Haymarket.
- Lih, Lars 2011, *Lenin*, Reaktion Books.
- Riddell, John (ed.), 2011, *Toward the United Front: Proceedings of the Fourth Congress of the Fourth International*, Haymarket Books, Chicago.
- Santucci, Antonio A. 2010, *Antonio Gramsci*, Monthly Review Press.
- Serge, Victor 2002, *Memoirs of a Revolutionary*, University of Iowa Press.
- Shandro, Alan 2014, *Lenin and the Concept of Hegemony*, Brill.
- Spriano, Paolo 1976, *Storia del Partito Comunista Italiano*, Vol. 1, Einaudi.
- Spriano, Paolo 1979, *Antonio Gramsci: The Prison Years*, Lawrence and Wishart.
- Swartzmantel, John 2015, *Routledge Guidebook to Gramsci's Prison Notebooks*, Routledge.

- Togliatti, Palmiro 1979, On Gramsci, and Other Writings, Lawrence and Wishart.
- Trotsky, Leon 1953, The First Five Years of the Communist International, Vol. 2, Pioneer Publishers.
- Trotsky, Leon 1971, The Struggle Against Fascism in Germany, Pathfinder Press.
- Trotsky, Leon, Leon Trotsky On France, Monad.
- Zinoviev, Gregory 1942 (1916), “The Social Roots of Opportunism”, <https://www.marxists.org/archive/zinoviev/works/1916/war/opp3.html>



102 NOV/DEC 2016

# NEW LEFT REVIEW

Hazem Kandil *A Makeshift Pharaoh*

Fredric Jameson *From Sartre to Badiou*

Antonio Gramsci Jr *My Grandfather*

Nancy Hawker *Arabic for Spies*

Leszek Koczanowicz *The Polish Case*

Efraim Kristal *Sarmiento's Masterpiece*

Anders Stephanson *Road to Globalism*

Kate Stevens *Green Genealogies*

Francis Mulhern *Mirror for Liberal Princes*

Rob Wallace & Rodrick Wallace

*Agribusiness and the Ebola Virus*

# MARXIST LEFT REVIEW

Number 14 - Winter 2017 - \$15 [www.marxistleftreview.org](http://www.marxistleftreview.org)

## MARXIST THEORY IN THE REVOLUTIONARY YEARS 1900-24

Gramsci's early Leninism

Kautsky - the abyss  
beyond parliament

Gender, class and the Bolsheviks  
in the Russian revolution